Adab. Kabul
Vol.4, No.1, Jawza 1335
Jun (May 1956)

فروشگاه کتاب فرهاد انوری
Farhad Anwari Book Store
مکروریان ـ وم کابل
پست بکس ۵۴۱۸

دادبیاتو پوهنځی

ادب

مجله سه ماهه

جوزا ـ ۱۳۳۵
شماره اول ـ سال چهارم

فهرست مندرجات

شماره	مضمون	نویسنده	صفحه
۱:—	سال چهارم مجله ادب	اداره	۱
۲:—	فرهنگ وادب درافغانستان	ښاغلی ژوبل	۳
۳:—	غزل	مستوره	۱۵
٤:—	علی هجویری	ښاغلی الهام	۱٦
٥:—	نو روز ماه	منوچهری	۲٤
٦:—	روانشناسی طفل	دکتورانصاری	۲٥
۷:—	زنخیر دمحبت می	ښاغلی خادم	۳۰
۸:—	چگونه مطالعه باید کرد	ترجمه عبیدالله «شیو ایانا»	۳۱
۹:—	ترا	عبدالعفو «غرقه»	۳٤
۱۰:—	چقدر شکاك باید بود	ترجمه آیین	۳٥
۱۱:—	په پښتو کښی داشعارونومونه	ښاغلی رښتین	٤٤
۱۲:—	نمونه از مجاهدات افغانها	ښاغلی میوندی	٥۰

آدرش : مدیریت نشرات ، فاکولته ادبیات
شهرنو ، کابل افغانستان .

فروشگاه کتاب فرهاد انوری
Farhad Anwari Book Store
مکروریان سوم کابل
پست بکس ۵۴۱۸

LIBRARY OF CONGRESS
ISLAMABAD OFFICE
18 APR 2005
6 CONTINUATION 6

ادب

علمی، ادبی

صاحب امتیاز: فاکولتهٔ ادبیات — مدیر مسئول: عبدالعفو (غرقه)

شماره (۱) سال چهارم جوزا ۱۳۳۵ — شوال ۱۳۷۵ — جون ۱۹۵۶ نمره مسلسل (۱۰)

اغاز سال چهارم مجله ادب

سال سوم نشراتی مجله «ادب» بیاری خداوند پاك وکمك ارباب علم و ادب با نشر شماره چهارم خود بپایان رسید و اکنون سر از این شماره بسال چهارم خود آغاز مینماید. امید واریم بتوانیم خدمتی را که پیش گرفته ایم بتوفیق خدای یگانه وکمك دانشمندان این محیط تاحدی توان بشری ایفا نموده باشیم .

مجله ادب از دو سال باینطرف دچار مشکلات طباعتی بوده و برای طبع از یک مطبعه بمطبعه دیگری منتقل میشد — با آنهم توانستیم چهار شماره سال سوم آنرا نشر وخدمت ذوقمندان ادب تقدیم نمائیم . اینک باز هم با توکل بخداوند متعال وچشم امید بدستیاری و فراهم نمودن تسهیلات درحصه طبع آن از

ارباب امور ، مجله ادب قدم بسال چهارم خود میگذارد . از ذواتیکه در سال گذشته باما کمک قلمی نموده و مقالاتی جهت نشر بما ارسال نموده اند مامراتب امتنان و سپاسگذاری خود را اظهار میداریم و امیدواریم از همکاری باما باز هم دریغ نفرموده و بارسال آثار گرانبهای خود مارا در این مأمول نیک دستیار باشند.

مدیریت نشرات فاکولته ادبیات در سال گذشته توانست در قبال نشر مجله ادب یک اثر زیبای استاد ملک الشعراء بیتاب را تحت عنوان « گفتار روان درعلم بیان » بعد از تجدید نظر از طرف استاد بزرگوار بطبع برساند . گرچه این اثر استاد قبلا توسط روزنامه ملی انیس بطبع رسیده بود امانسخه آن نایاب گردیده و مشتاقان زیادی داشت . مدیریت نشرات از ایشان درخواست نمود تا براثر مذکور تجدید نظری نموده و بطبع ثانی آن موافقت نمایند. همان بود که رساله مذکور در اثر مساعدت کارکنان مطبعه وزارت دفاع ملی دوباره بطبع رسید و بدسترس علاقه‌مندان ادب گذاشته شد .

اما متأسفانه مانتوانستیم سائر کتب و رسایلی را که آماده طبع داشتیم نسبت به‌دست گریبان بودن بامشکلات طباعتی در سال گذشته طبع و نشر کنیم و امیدواریم در این سال بتوانیم تاحد توان در نشر آن بپردازیم .

(اداره)

• • •

تازابر فراق تو ببارید تگرگ　　بر شاخ امید ماند برماند و نه برگ
دیدم نه باختیار خود هجر ترا　　مردم نه باختیار خود ببیند مرگ

(ازرقی هروی)

ترا باری چو من گریار باید　　ازین به مرمرا تیمار باید
اگر ممکن نباشد وصل باری　　بسالی دریکی دیدار باید

(حکیم سنائی غزنوی)

خطابهء : محمدحیدر ژوبل

(در شعبه شرقشناسی اکادمی علوم شوروی در ماسکو)

وضع فرهنگ و ادب در تاریخ

افغانستان

جناب آقای رئیس استادان وحاضران گرامی .

بزرگترین افتخاری را اکادمی علوم شوروی بمن بخشیده تا در شعبهء شرقشناسی درمورد (وضع علوم فرهنگی وادبیات در افغانستان) در حضور عالمان ودانشمندان بزرگ این موسسه صحبت کنم — البته ایستادن من در این محفل در محضر اینهمه استادان بدان ماند که سعدی گوید : شبه در جوهریان جوی نیرزد چراغ پیش آفتاب فروغی ندهد ومینارهء بلند درکوه الوند پست نماید .باآنهم ازلطف شما استفاده کرده موقع را مغتنم میشمارم و مطالبی جسته جسته خدمت عرض میدارم .

البته همه میدانید موضوع (وضع علوم فرهنگی تاریخ وادبیات در افغانستان) مطلبی بسیار جامع و علمی است که ازیکطرف تحقیقات وتتبعات کافی بکار دارد وازسوی دیگر موضوع غامض علمی است که باید بروش علمی تحت بحث و مداقه گرفته شود وهم این موضوع بدین نهج وشیوه تا هنوز برشتهء تحریر درنیامده واولین باراست که به چنین سوال ومساله ای برمیخورم - بخصوص بسیار خجلم ازینکه درچنین موضوع بزرگ برای تحقیق کامل وقت کافی هم نبود وتنها برحافظهء خود اتکاء میکنم خواهشمندم هر نوع مسامحه وخطایی را که رخ بدهد بدیدهء اغماض نگریسته ازبزرگ منشی خود برمن ببخشایند .

بقول حافظ :

نه هرکه چهره برافروخت دلبری داند نه هرکه آئینه سازد سکندری داند

برای دخول درموضوع میخواهم مقدمهٔ تاریخ علوم فرهنگی و ادبیات را در دوره های سابق متذکر شوم و به ترتیب تاریخی بر وضع امروزی آنهم روشنی بیندازم تاحق مطلب اداء کرده آید افغانستان رویهمرفته کشور تاریخ وادبیات است زیرا بزرگترین محصولات علمی وفرهنگی این کشور کتب تاریخ وآثار نظم و نثر است البته این چنین معنی ندارد که در سایر رشته ها کار نشده است بلکه مفهوم آن چنین است که ادبیات وتاریخ در یکمین مرحله وبلند ترین قسمت ایستاده اند پس از آن کتب ورسائل دینی از قبیل تفسیر و فقه آنگه فلسفه وحکمت ومنطق وسپس علوم طبیعی جادارند .

اجازه بفرمائید عرض کنم که در طی قرون متمادی افغانستان امروز یا خراسان دیروز یک خلای فرهنگی نبوده پیوسته کولتورها وفرهنگهای مختلف در آن کشور سر وصورت گرفته است اگرچه بعضاً حملات وکشورکشائیهای بعضی از فاتحان تاریخ تکامل وپیشرفت فرهنگها وکولتورهارا برای مدتی مانع شده است اما دیری نگذشته که فاتحان وکشورکشایان خود در فرهنگ وکولتور ومدنیت افغانستان منحل شده اند وپیشرفت های مدنی وفرهنگی بازسر وصورت گرفته بهتر از اول بمیان آمده است چه نقاش نقش ثانی بهتر کشد ز اول .

البته از بزرگترین قانونهای تاریخ یکی آنست که کلیت تاریخ عبارت از مبارزهٔ طبقات مختلف است که بر مبنای اقتصادی استوار است واین مبارزات تاوقتی ادامه دارد که طبقات ضعیفتر باجزء طبقات قوی درآیند ویا از میان بروند تا حدیکه فقط دو طبقهٔ در میان بمانند واز آنهم یک طبقهٔ فایق شود وبر دیگری وبر همه حکمرانی کند که این قانون در مثالهائیکه از تاریخ فرهنگی افغانستان خدمت عرض میکنم بوضاحت نمایان میشود دیگر از مهمترین قوانین تاریخ تبادل فضایی وزمانی است (Periodicity) که پس از هر هرج ومرج یک دورهٔ استبداد وبعد از یک دورهٔ مدنیت وپیشرفت عالی دورهٔ انحطاط وپس از هر دورهٔ ضعف

و پسمانی دوره‌ء ارتقاو تکامل دیده میشود یعنی هر تابستانی را پائیزی درعقب است و هر زمستانی را بهاری درپی. که اینرا هم ضمن مثالهای بخصوصی نمودار میسازم. در قدیمترین دورهای تاریخ فرهنگ افغانستان مردم این کشور یکنوع فرهنگ و کولتور بوجود آوردند که بنابر تولیداولین سرودهای دینی ویداریگ ویدادر صفحات بلخ و باختر افغانستان این مدنیت بنام مدنیت ویدی معروف است که قسمی بوسیلهء مهاجرتها بهند برده شدو بتکامل پرداخت و نخستین سرودهای مقدس ریگویدا که امروز در هندملیونها پیرو دارد بشکل پارچه های ادبی و اولین مواد تاریخ درکشور ادبیات و تاریخ یا افغانستان بوجود آمد. مردم دیگر که مهاجرت نکرده و یاتنهابجنوب هندوکش رفتند بازهم در باختر یا بلخ فرهنگ اوستایی را بوجودآوردند. زردشت کبیر که امروز ملیونها پیرو درجهان دارد ازبلخ و باختر نشأت کرد و اولین آتشکدهء او درهمین سرزمین بود و گشتاسب شاه رادرهمین جا بدین خود درآورد.

گذشته ازینکه اوستا کتاب مقدس مذهبی است این کتاب حاوی طرز فکر آریائیهای این دور است و قسمتهایی ازآن تاریخ مردم آندور رانمایان میکند و بر فرهنگ افغانستان دران عصر روشنی می اندازد بعلاوه بخش های ازان بهترین آثار ادبی بشمار می آید که روح و قلب بشر را متحسس میکند و در هیجان می آورد. این فرهنگ بوسیله لشکرکشیهای اسکندر مقدونی ازمیان رفت امادیری نگذشت که یونانیهای افغانستان فرهنگ خود هلیزم رابافرهنگ محلی مخلوط کردند و ازآن فرهنگ گریکوباکتریان - یا - یونانو باختری را بوجود آوردند که مهمترین معرف و نمودار این فرهنگ هنر و پیکرتراشی بسبک وشیوهء یونان باختری یا گریکو باکتریان است که ازروی سکه های پیدا شده و پیکرها و مجسمه ها ئیکه بدست آمده و یامعبد سرخ کوتل میتوان بارزش این هنر پی برد.

سپس همینکه بودیزم از هند با فغانستان که درزمان یونانیها وبعد ازآن بنام آریانا موسوم بود و این نام تاریخی وملی این کشور بشمار می آید رسید

آریانا مرکز ثانوی و اصلی بودیزم قرار گرفت کانشکای کبیر آنرا رسمی ساخت وباطراف واکناف پراگند ومبلغانی بچین فرستاد که تا امروز ملیونها چینی وجاپانی وهندی معتقد آنند کتاب ایوان تسانگ زوارچینی بزرگترین سند و دوکومان ایندور است . افغانستان کشوریست که فرهنگ یونانی بافرهنگ بودائی مخلوط شده وباعناصر اولی فرهنگ باختری آمیخته ازآن فرهنگ وهنر گریکوبودیک (یونانوباختری)بوجود آمده که تا امروز در مجسمه ها سکه ها معابد وامثال آن باقیمانده است . در قرن هفتم میلادی کشورکشایان و فاتحان مسلمان ازجزیرة العرب آمده کشورآریانا را تسخیرکردند وباز وقفه ای درحدود دوصد سال درفرهنگ کشور افغانستان وارد آمد این خواب دیر بود اما این بارآریانا بارنسانس نوین خود بازشروع بکارکرد . نخستین خاندانهای سلطنتی افغانستان ایران وماوراء النهر (Transoxania) درخاك افغانستان تهداب سلطنت را گذاشتند طاهریان در هرات سامانیان بلخی دربلخ وبخارا صفاریان درسیستان وجنوب هند وکش فرمانفرمایی کردند و اندرین وقت قدیمترین شاعران زبان دری بیشتر ازافغانستان وماوراءالنهر ظهورکردند. حنظلهء باد غیسی محمود وراق هروی حکیم ابوحفص سغدی محمد بن وصیف سکری ابوالعباس مروزی همه از افغانستان وماوراءالنهر اند. رباعی را این شاعران اختراع کردند. رودکی سمرقندی بزرگترین شاعر جاویدان ادبیات فارسی درهمین دورصله های بی پایان گرفت . درهمین دورسامانیان بود که کتب تاریخ نوشته شد تاریخ طبری را بلعمی ازوزیران سامانیان ترجمه کرد وگوید که تاریخ پسرجریر را بزبان پارسی دری درآوردم واین اولین جنبش تاریخ نویسی در افغانستان آندوریا خراسان دوراسلامی پهلوی جنبش نظم گویی تکامل کرد. سپس کتاب حدودالعالم که مستر باتولد شرقشناس روسی آنرا بچاپ رسانیده است در جغرافیاو تاریخ بفارسی نگاشته شد. ترجمهء تفسیر طبری وکتب فقه بزبان فارسی درآمد و ادبیات فارسی را غنی

کرد. دورشاهان غزنوی که مهمترین شاه آن سلطان محمود غزنوی بود از نظر ادبیات و تاریخ خیلی غنی بود و بزرگترین دور فرهنگی افغانستان بشمار می‌آید که ممکنست با دور بوربونها در وارسای پهلو زند. فردوسی شاهنامهٔ خود را در غزنه و بنام همین پادشاه نگاشت. شاهنامه بزرگترین اثر ادبی و افتخار افغانستان است زیرا اول در زبان دری افغانستان و بسبک وشیوهٔ زبان خراسان سروده شده. دوم دو قسمت از سه قسمت شاهنامه در ذکر تاریخ و شاهان آریانای باستان است. سوم در شاهنامه بیشتر از فرهنگ و کولتور آریانا و خراسان یادشده است گذشته ازین عنصری بلخی ملک الشعرای سلطان از افغانستان و بزرگترین شاعر این دور فرخی از سیستان یا جنوب افغانستان بود؛ طوریکه میگویند چهارصد یا ششصد شاعر درقلمرو سلطان میزیستند. شعر و ادب جزء دربار بود و برای شاعران غزنی شعر و می او جزء عمده زندگانی درباری بشمار میرفت چنانچه بشاعران صله های گرانبها از طلاء و جواهر می بخشیدند، بقول خاقانی عنصری از زر دیگدان زد فرخی که بقول عروضی دهقان باپاوکفش ناخوش بود دیری نگذشت که بیست غلام سمین کمر از پس او برمی نشست فرده سی بیست هزار درم بحمامی داد زینتی علوی بتصریح بیهقی ببار نیل زر بخانه برد منوچهری دامغانی مدبره های زر گرفت و امثال اینها ارزش و قیمت ادبیات و شعر و شعر پروری و هنر دوستی پادشاهان آندور را می نمایاند؛ بهرامشاه شاه غزنوی بشاعر مانند سنائی میخواست خواهر خود را تزویج کند؛ شعر و ادب دری باوج اعلای خود رسید و درینگاه شعر فقط برای شعر گفته میشد؛ درهمین دور بعلاوهٔ ادبیات منظوم ادبیات منثور نیز بوجود آمد که بیشتر کتب اخلاقی و تاریخی بود. بوعلی سینا دانشنامه علایی را در متافزیک و منطق بفارسی نگاشت عنصر المعالی کیکاوس قابوسنامه را در آداب معاشرت نوشت؛ بزرگترین اثر تاریخی این دور تاریخ بیهقی از طرف ابوالفضل بیهقی منشی دبیر دیوان رسایل شاگرد ابونصر مشکان رئیس دیوان رسایل سلطان محمود نگارش

یافت. زین‌الاخبار گردیزی از طرف ابوسعید گردیزی در تاریخ سامانیان طاهریان و غزنویان نوشته شد. کلیله و دمنه را ابوالمعالی نصر الله بن عبدالحمید غزنوی منش از عربی بفارسی ترجمه کرده باین وسیله زبان دری زبان نگارش تاریخ واخلاقیات گشت. روش تاریخ نگاری ایندور بخصوص سنگ وروش بیهقی از نظر نگارش و عبارت پردازی بسیار سهل و ساده است و مطالب را بعبارات آسان وخوب پرورانیده که آنرا ممکنست بهترین انشای زبان دری نام گذاشت. از نگاه سبک وروش تاریخ نویسی اگر ببینیم حتی درآنعصر وی تاریخ انتقادی نوشته. اسناد را بخوبی تحقیق کرده وآنچه دارد بیشتر متن اسناد است وی که رئیس دیوان رسایل دربار غزنوی بود رسالتها و نامه‌هایی را که باطراف از طرف شاهان غزنوی نگاشته میشد چون بدسترس او بود عیناً در کتاب خود نقل میکرد که درین عصر روح تاریخ انتقادی بوضاحت نمایانست. در هریکی از دوره های فرهنگی افغانستان دیده میشود که پهلوی جنبش ادبیات وشعر منظوم جنبش تاریخ نگاری جلوه گیری میکند. چه پادشاهان که از یک طرف شعر میپسندیدند و بشاعر صلتها وجوایز گرانبها میدادند ازسوی دیگر آرزو داشتند کارنامهای حربی شان صلتها و بخششهای شان بزرگی وسخاوت رادمردی شان بیادگار بماند بناء تاریخ نویسی را نیز تشویق میکردند در اواخر سلطنت غزنویان در افغانستان ودرتمام مدت فرمانروایی سلجوقیان وخوارزمشاهیان وغوریان هرات ادبیات درباری ادامه داشت خوارزمشاهیان وسلجوقیان خود را ودربار خود را بصورت غزنویان آراسته بودند شعر منظوم بهمان صورت دوام کرد. درنثر نویسی چهار مقالهٔ عروضی نه تنها بهترین اثر ادبی آن دور ممکنست بشمار برود که ممکنست آنرا نوعی تاریخ ادبیات منثور و منظوم تاریخ طب ونجوم خلاصه یکتاریخ فرهنگ افغانستان حساب کرد. در اواخر ایندوره بنابر عامل و موتیف تغییر سلطنت وعوض شدن رژیم غزنویان بوسیلهٔ سلجوقیان وخوارزمشاهیان تصوف درخراسان راه یافته ودرنثر ونظم دری رخنه کرد.

ظاهراً رباعیات ابوسعیدابی‌الخیر نخستین آثار تصوفی منظوم بشمار میرود. نوه ء ابوسعید کتابی بنام اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ترتیب کردند که درآن نه تنها حالات عرفانی وتصوفی شیخ بلکه ازحالات دیگر صوفیان نیز ذکر میکنند که‌اینر اممکنست آغاز یک‌تاریخ تصوف‌دانست سنائی غزنوی درزمان شاهی بهرامشاه اساس ادبیات تصوفی را گذاشت و مثنویهای تصوفی آن بخصوص حدیقه الحقیقه فی طریقه‌الشریعه بزرگترین کتاب تصوف و شاهکار ـ ادبیات افغانستان یاخراسان آنروز بود که عرفان وتصوف رابصورت‌سیستماتیک‌درآورد. شیخ عطار نیشاپوری مثنویهای عرفانی را تعقیب کرد ویکقدم دیگردرراه تکامل آن برداشت. منطق الطیر اوبخصوص یک سیستم ودستگاه‌وحدت الوجود بشمار می آید:

من شخصاً بتکامل ادبیات در دوره های مختلف معتقدم که ادبیات بحیث یک هنر ویا یک‌علم جدا ازدیگر هنرها وسایر علوم آزادانه تکامل میکندمثلاً جنبش‌قصیده سرایی که دردورصفاریان آغازیافت بادورسامانیان وغزنویان بحد اعلای تکامل خودرسید عنصری وفرخی نقطه ای‌عروج آنند. ادبیات تصوفی نیز که با ابوسعید وسنایی شروع شد با عطارقوام گرفت وبا مولوی تکامل یافت‌وحداعلای آنست عطار بود که درتذکرة الاولیا تاریخ‌متصوفان را نگاشت.

درینوقت حملهء مغول درافغانستان فرهنگ وادبیات را وقفه داد اما ازسوی‌دیگر همین‌عامل‌مردم را ازعالم بیرون‌و ازعالم‌مادی بیک عالم‌داخل بیک‌عالم معنی‌متوجه‌کرد. بناءً واساس‌تمام‌جنبشهاو فعالیتهای بشری‌موتیفهای مادی‌واقتصادی‌است آنچه دردوره های قبل ازحملهء مغول‌باعث پیشرفت ادبیات وتاریخ نویسی شد همان تشویق وجوایز وقدرشناسی وصلتهای گرانبهای دربارها بود. درینوقت که آن نبوغ شاعران برای آنکه این‌نقیصه راجبران کرده باشند وبرای رفع عقدهء حقارت یا احساس حقارت

(Inferiority complex) ویا بنابر ظلم و تشد دچنگیزیان بنقطهء متقابل آن متوجه شده بعالم درون پرداختند . وبرای خودیک بهشت موعود ویایک قرارگاه روحیاتی اپسیکولوژیک ساختند . بنابرین حملهء مغول بزرگترین انگیزه وموتیف تکامل مثنوی های عرفانی گشت ومثنوی مولوی بحیث یگانه شاهکار تصوف و بزرگترین اثر فکری و ادبی افغانستان دریـن عصر سروده شد که از نظر ارزش آنرا بعداً قرآن زبان پارسی نامیدند وجامی در حق وی گفت : نیست پیغمبر ولی دارد کتاب . برای نخستین بار ناصر خسرو علوی قباد یانی بلخی شعر را برای متطور خاص و برای اظهار وتبلیغ عقیدت وفکر بکاربرد . بعد شاعران متصوف ازابو سعیدوسنائی تا عطار ومولوی وغیره همه شعر رادیگر برای شعر نمیگفتند بلکه هدف شان تبلیغ وتلقین اخلاقیات بود برای تزکیهء قلب وروح بشر مطالب خود را بلباس شعر درمی آوردند تا موءثر تر باشدو بظاهر شعر چندان توجهی نداشتند . یعنی شعر را برای ارائه یک فکر معین میگفتند . طوریکه همیشه عوامل مادی اند که بشکل وصورت دنیای ما را تغییر میدهند فکر مازندگانی مارانمیسازندبلکه زندگانی مافکر رامیسازند—خونریزیها ، انسان کشیها ، ویرانیها قتل عامهاوغیره ظلمهای چنگیزیان بودکه مولوی راو ادارساخت بصورت (Introvert) فکرکرد بعالم درون متوجه شد واز دنیای خراب شده وویران گشته بدنیایی که خود برای خودساخته بودروحاً فرارکرد و (مثنوی) رابعالم بشریت ارمغان کرد که این اثر — بزبانهای زندهء دنیاترجمه شده است . پس از دور چنگیز پس ازین شب تاریک و خوفناك باز آفتاب روشنی دمیدودرعصر تیموریان هرات پاد شاهان ووزیران فضلپروری بوجود آمدند که شاهرخ میرزا وگوهرشاد زوجه اش وسلطان حسین بایقراء و امیرعلی شیرنوایی بزرگترین قهرمانان این صحنه اند. دور تیموریان هرات را ممکنست بعد ازدورغزنویان ازدرخشانترین دوره های فرهنگی — وادبی خراسان

آنروزیا افغانستان امروز شمرد وآنرا که باقرن ۱۵ـو۱۶ـاروپامصادفست میتوان دوررنسانس شرق نامید بهزادمهمترین نمایندهء نقاشی این دوربحساب می آید وجامی رابحیث نابغهء آفاقی (Universalgenie) شاعرونویسندهء بزرگ شمارکرد داستانهای عشقی وی بهترین رمانس است خاصة سلامان وابسال اویک اثرخوب عشقی رانشان میدهد. نفحات الانس اوبهترین تاریخ وبیوگرافی شاعران وعارفان است:

دررشتهء تاریخ نویسی خوندمیر ومیرخواند صاحب روضة الصفاوحبیب السیررا نمایندهء ده هاتن مورخ اینعصر- میتوان خواند درتمام این دوره یک روح تاریخ نویسی دیده میشود زیراشاهان ایندوره که فضلپرور وعلم دوست وترقی پروربودندمی خواستند بوسیلهء تاریخ نگاری نام خودراجاویدان زنده نگهدارند که البته یکنوع روش تاریخ نویسی بخصوص بوجود آمد.

مولیناحسین واعظ کاشفی تفسیروآثارخود را طوری نوشت که بعد ازاواز کتب کلاسیک گشت وطوریکه رنسانس اروپا بمعنی بازگشت بسبک آنتیک بود درینگاه نیز درادبیات منظوم ومنثورکتب اخلاقی وتاریخ ازدورغزنویان پیروی میشد درحالیکه آثارتصوفی نیزدرآن موثربود.

پس ازین بازیک دور انحطاط درفرهنگ افغانستان تاریخ وادبیات آن دیده میشود بوسیلهء حملات شیبانیها یاازبکهای افغان حکومت پهناورخراسان ازمیان رفت. ازسوی دیگر مدتی بعد سیاست استعماری دنیای غرب بخصوص فرانسه وانگلیس درشرق روباز دیاد گذاشته انگلیسها بهند آمدند وسلسلهء حکومت مغولیهء هندرا برچیدندحملات ایرانیها بانادرافشار بهنداز راه افغانستان وحکومت شان درافغانستان وحکومت وتسخیرایران ازطرف شاهان هوتکی افغانستان فرهنگ وادبیات رامتوقف ساخت شاهان درانی افغانستان که میخواستند نهضت ادبی وفرهنگی رادنبال کنندگرفتارتوطهء ها وحملات انگلیسها گشتندانگلیسها که میخواستندهند را از تعرض روسها نجات بدهند افغانستان راحایل ساختند

و استبداد امیر شیرعلیخان و امیر عبدالرحمن خان از همسایه شمال روسیه ناکام شد و انگلیسها بافغانستان حمله ور شدند و جنگ اول و دوم افغان و انگلیس در ۱۸۴۰ و ۱۸۷۰ صورت گرفت و افغانستان تحت الحمایهء انگلیس قرار گرفت.

ادبیات و فرهنگ افغانستان آخرین حد انحطاط خود را می پیمود گرچه گاه بگاه منظومه ها و تاریخچه های منظوم برای بیداری مردم و تحریک رشادت افغانها علیه دشمن خارجی دیده میشد در دور اعلیحضرت حبیب الله خان شهید پسر امیر عبدالرحمن خان مرحوم یک جنبش و نهضت فرهنگی و ادبی در افغانستان دیده میشد محمود طرزی نابغهء این عصر که تازه از سفر دراز ترکیه و آسیای صغیر برگشته بود شاه را متوجه نهضتهای نوین اروپائی ساخت و برای بیداری و تربیت مردم جریده ء (سراج الاخبار افغانیه) را تاسیس و کتابهایی منتشر کرد در سراج الاخبار محمود طرزی افکار عمده ای داشت و آنها را پیش میبرد ممکنست آنرا بصورت ذیل خلاصه کرد:

۱ــ در ضمن مقالات و خبرها و آثاریکه ترجمه میکرد طرز فکر دنیای قرن نزدهم و بیستم را بمردم می نمود.

۲ــ در ضمن بحثهای بسیار ساده اساس های علمی علوم جدید را می آموخت

۳ــ طرز تحریر و نگارش ساده و علمی را وارد زبان پارسی کرد سبک انشای نوین را درس داد.

۴ــ زبان عامیانه پارسی مردم را در نوشته آورد و همچنین آثار پښتو را نشر کرده

۵ــ تحقیقاتی در تاریخ و ادبیات افغانستان بعمل آورد و در ضمن تحقیقات ادبی برای نخستین بار از زبان دری و تکامل آن بحث بعمل آورد و مقالاتی منتشر کرد.

۶ــ در شعر نیز موضوعات اجتماعی و علمی و سیاسی و انتقادی داخل شد.

جنبش تاریخ نویسی در ینعصر ظاهر است و تاج التواریخ و سراج التواریخ نمونهء برازندهء آنست برای نخستین بار عبدالغفور ندیم و قاری عبدالله ملک الشعرا کتابهای در دستور زبان فارسی و صرف و نحو و همچنین برای قرائت مدرسهء ها تالیف کردند و

درآن‌اززبان‌دری‌وصورت تکامل‌وتاریخ‌زبان‌بحث‌کردند برای‌مدرسهء حبیبیه دارالتالیفی تاسیس شد و درآن کتب‌ادبیات تاریخ ، جغرافیا ، ریاضی‌وعلوم طبیعی تالیف‌شد وچاپ‌شد وبدسترس مردم گذاشته شد .

آثارایندوره بسبک‌ساده بود وتاهنوز طرزنگارش‌وانشای‌افغانستان‌را اداره میکند وهمان روح‌تاریخنویسی‌تادوره‌های‌امروزی‌دیده میشود پس ازجنگ سوم افغان وانگلیس‌باحصول استقلال‌افغانستان‌بتوسعهء معارف‌توجه بیشتری مبذول‌شد مدارس‌ابتدایی‌وعالی تاسیس کرد ومحصلان را برای فراگرفتن علوم‌نوین‌بخارج‌فرستاد. امان‌افغان‌از نظر ادبیات‌وتاریخ- خدمتهای‌پرازارزش انجام‌داده‌که‌نویسندگان‌جوان آن‌امروزاستادان‌نویسندگی بشمار می‌آیند وازجمله میرسید قاسم‌خان‌وعبدالهادی‌داوی‌وسپس صلاح‌الدین سلجوقی وبعدکشکـکی مرحوم را میتوان نام برد . کتب‌بیشتری‌برای‌مدارس تهیه وچاپ‌شد وازکتب خارجی برای‌تهیه آن‌استفاده‌بعمل‌آمدتوجهی خوب‌بادبیات‌وتاریخ‌مبذول گشت .

پس‌ازانقلاب داخلی‌باز هم پلان نهضت‌وبیداری‌مردم تعقیب‌شد وانجمن ادبی‌برای- توحید اصول نگارش تربیت‌روحیهء ادبی‌وتکامل آن وتحقیق‌در تاریخ افغانستان تأسیس‌شد که آقای‌غباررا ازپیشروان تاریخ‌نویسی‌معاصر حساب‌میکنیم ومجلهء کابل برای‌تقریباً ده‌سال بهترین ویگانه مجله وزین وزیبای دنیای فارسی‌زبان ازآن کانون پرتواندازی‌کرد . ومجله عرفان در وزارت‌معارف دوباره تاسیس‌شد تا معلمان ومتعلمان را تنویرکند تاسیس دارالفنون کابل وشعبه‌های‌مختلف‌آن طب‌حقوق سیانس ادبیات‌وشرعیات برای‌پیشبردسویه‌های‌فرهنگی‌وعلمی‌مردم کمک شایانی‌کرد. هیأتهای‌حفریات خارجی‌مخصوصاً فرانسوی‌طرز تحقیقات‌نوین علوم تاریخی‌راضمن نشر رساله‌های‌شان که بفارسی ترجمه‌شد آموختند. این‌حفریات‌دوره های قبل‌الاسلام‌تاریخ‌را تکمیل کردودوره‌های‌پس‌از اسلام تحت‌کاراست. شعبهء تاریخ‌انجمن ادبی‌بصورت انجمن تاریخ‌درآمد. فاکولتهء ادبیات دارالفنون

کابل بادو دپارتمنت خود یکی شعبهء ادبیات فارسی و پشتو بااساس های علوم فلسفی دیگر شعبهء تاریخ وجغرافیا نه‌تنها بشاگردان معلوماتی درین رشته‌ها تقدیم میکند تابتدریس بپردازند ویا بنامه نگاری ژورنالیسم مشغول شوند بلکه طرز تحقیقات نوین دنیای متمدن وروش علمی تحقیق وتتبع را نیز بمحققان ونگارندگان ومعلمان جوان می‌آموزد که درینجا بایداز حقوق استاد بیتاب مرحوم هاشم‌شایق وافندی‌امین میرزا تذکر داد. این موءسسهء بزرگترین کانون ادبیات وفرهنگ وتاریخ والسنهء افغانستان بشمار میرود وآیندهء درخشانی دارد. تعدد روزنامها ومجلات وانتشارات رادیوی کابل برعلاوهء تعدد مدارس مختلف درکشور ذوق ادبی وروح تاریخ‌را درمردم اضافه کرده ویکعده نویسندگان ومترجمان جوان درمملکت دیده میشود. بنابرآشنایی وتاثیر زبانهای‌خارجی تعداد زیاد کلمات انگلیسی فرانسه روسی وآلمانی داخل ادبیات ونوشته‌های ماشده وگاهی حتی ترکیبها بآن اسلوب است که بعضاً باروح زبان‌پارسی قطعاً سازگار نیست سهو های املایی وانشایی درمطبوعات دیده میشود که ممکنست درآیندهء قریبی ازمیان‌برود زیرایک میلانی برای اصلاح بمشاهده میرسد. درمورد اصلاح زبان تاریخ‌زبان تاریخ ادبیات تحقیقات تاریخی جغرافیایی فولکلور وغیره مقالتهایی درجراید بمشاهده میرسد که بآیندهء روشن ادبیات وتاریخ درکشور امید میدهد فاکولتهء ادبیات‌نیز درینمورد سهم بزرگی گرفته است. اشخاصی هم‌هستند که‌درین رشته‌ها درخارج مملکت تحصیل کرده وسمت استادی وراهنمایی رادارند که‌آرزومندیم تعدادشان‌زیادبشود. آنچه‌مهمست‌آنست که‌این جنبش همانطور که‌آغازشده تکامل کندوسوی تکامل برود.

همچنین دروزارت معارف افغانستان درنظراست درانستیتوی پداگوژی (موءسسهء تعلیم وتربیت‌افغانستان) یکشعبه برای تدریس زبانهای خارجی وشعبه‌ای دیگر برای تحقیقات زبان فارسی دایر شود تادرآن ازیکطرف معلمان لسان باصول علمی بمطالعهء زبان بپردازند وروشهای تدریس زبان تحقیق شود وازسوی دیگر درمواد زبان وتاریخ آن تحقیقات بعمل آید.

له پرونی څخه

پیغله مستوره «دشال»

ننداره هله لازم د بهار وینم

بیا ښایسته په ښو گلو نو گلزار وینم
پری هر لور دبلبلا نو چغار وینم

دبیلتون په لوگی تور لمبو وهلی
توربور ادگلو خو اکی سرشار وینم

په خپل حسن هره ونه بیا نازیږی
دیرشیرازه پـکی سرو چـنار وینم

جلوه گر مخ دگلاب بیار اخر گند شو
دسنبل زلفی شانه په تار تار وینم

بنفشه په شنو بخملو کی خندیږی
شاوخوا ئـی دغاتولو قطار ویـنم

سورکمیس څیری گریوان لاله ښکاره شوه
په نرگس کښی دحیرت انتظار وینم

معطره هره خوا شبو نوای شوه
دسوسن له پتی خولی نه گفتار وینم

دسحر نسیم دگـلو همرازی کـا
له کینی پری د شبنم اشکبار وینم

نوی کال نوی ښادی نوی ژوندون دی
څکه سر بیا په سند روآبشار وینم

دغه تول ستا بـرکت دی پسرلیه
چه هرگل په میومست او خمار وینم

څمره دیری غزانی لری بـهاره
په سخادی هریوگل شهریار وینم

تارا وړی دتازه ژوند بشارت دی
ای بهاره تا طبیب د بیمار وینم

نوردی واړه نوی روح سره آشنا کړه
خو یوززړه گی دغمه داغدار وینم

ماته هم نوی ژوند آب حیات را
په زړه کښی گرد اوغبار وینم

چه نیالگی دتول پښتون گل او ثمرشی
نـنداره هـله لازم د بهار ویـنم

تل پیرزو په پښتنو خدایه بهار کړی
(مستوره) ستړی په دی انتظار وینم

پیوسته بگذشته

بناغلی محمدرحیم الهام

ابو الحسن علی هجویری

ملقب به دادا گنج بخش

۱۳ـ مرو :ـ

درص ( ) کشف المحجوب درضمن ترجمهٔ احوال ابو العباس سیاری آنجایکه ازموءلفات وی صحبت کند، گوید «ومن بعضی ازان نامه‌ها دیده‌ام به مرو سخت خوش است .»

۱٤ـ بخارا :ـ

«ومنکه علی بن عثمان الجلابی ام دیدم پیری را که ببخارا میبود، چهل سال پیوسته بشب نخفته بود ...»

۱۵ـ فرغانه :ـ

«به فرغانه بدهی که مر آنرا (سلا تک) گویند پیری بود از اوتاد الارض که ویرا باب عمرو گفتندی ... وهمه... مراورا عجوزه یی بود فاطمه نام قصد زیارت وی کردم ... چون بنزدیک آمدم گفت ، بچه آمده‌ای ؟»

نکلسن در مقدمهٔ ترجمهٔ انگلیسی کشف المحجوب گوید: «تقریباً تمام بلاد اسلامی را گشت و گزار کرده است» وحدود ساحه یی را که دران مسافرت کرده است ازسوریه تاترکستان وازاندس تابحیرهٔ کسپین ضبط کرده است ،اما تنها ازسفروی به آزربایجان، بسطام، بین نهرین ، امله بیت الجن (درسوریه)، طوس، ازکاند، مهنه (مقبرهٔ شیخ ابو سعیدابو الخیر) جبل البتام (درشرق ثمرقند) نام میبرد ونیز گوید چندی درعراق مسکن گزیده بوده است.

آخرین سفر و وفات :

در بحث پیشتر دیدیم که هجویری یکحصه زیاد روزگار حیات خود را در سیر و سفر سپری کرده است و نیز از ممالک و بلادیکه دیدن کرده است تاجاییکه از کشف المحجوب پدیدار بود یاد کردیم و هم در مباحث آینده خواهیم دید که وی بتألیف کشف المحجوب در غزنه آغاز کرده و نظر بشواهد زیاد که یاد خواهیم کرد کار تألیف آن کتاب را در لاهور بپایان رسانیده است و چون همین اثر بگمان اغلب آخرین اثر وی است و از اسفار متعدد خود آنچه را بیان کردیم در همان کتاب حکایت میکند ، بنابران میتوان گفت که آخرین سفر هجویری همانا هجرت او از غزنین بلاهور است .

دلیلیکه اقامت ویرا در هنگام تألیف کشف المحجوب در لاهور ثابت میکند این عبارتست که در صفحهء (۱۱۵) آن کتاب بنظر رسید که در ان از دوری مسقط الراس و وطن مالوف خود بلهجهء شکایت آمیزی یاد میفرماید.

« اما اندر وقت من ضیقی بود بیش ازین ممکن نشد ، که کتب من بحضرت غزنین حرسها الله تعالی مانده بود و من اندر دیار هند در بلده (لاهور) در میان ناجنسان گرفتار شده بودم الحمدالله علی السراء و الضراء »

تاریخ مسافرتش را از غزنین بلاهور در تذکره ها ضبط نکرده اند. غنی افغان در شمارهء (۸) صفحه (۱۹) سال چهارم مجلهء تاج محل مینویسد : « این شهسوار میدان حقیقت در سال (۴۳۱) هجری بدون برگ و ساز از غزنی عزیمت نمود و تمام منازل و راههای دشوار گذار و صعب العبور را بایک عشق سرشار مستانه وار پای پیاده طی نموده وارد لاهور گردید. جناب محی الدین مصنف سوانح حضرت گنج بخش رح اضافه نموده مینویسد که این قافلهء کوچک نورانی ، از سه فرد برجسته و بزرگوار تشکیل یافته بود ، که عبارت است از شخص مبارک حضرت علی هجویری رح و جناب شیخ احمد جمادی سرخسی رح و شیخ ابوسعید رح »

همو در پایان نوشته است که «بالاخره این زعیم معرفت و هادی طریقت و سالک راه حقیقت، حضرت داتا گنج بخش رحمته الله علیه، پس از قیام (۲٤) سال در لاهور در (٤٦٥) هجری مطابق (۱۰۷۲) میلادی چشم از عوالم ظاهری پوشید و بدوست حقیقی پیوست و در خاك جنت آسای لاهور مدفون گشت.

بزرگی در تاریخ وفاتش سروده است:-»

«خانقاه علی هجویری است — خاك جاروب از درش بردار»
«تو تیا کن بدیده حق بین — تا شوی واقف در اسرار»
«چونکه سردار ملک معنی بود — سال وصلش برآید از (سردار)»
«(٤٦٥)»

عبارات نقل شده در بالا در خور تأمل است، زیرا نویسنده تاریخ سفر او را بلاهور (٤۳۱) هجری ضبط کرده، سپس مینویسد که بعد از (۲٤) سال اقامت در لاهور در سال (٤٦٥) وفات یافته است؛ حال آنکه اگر در سال (٤۳۱) بدان دیار رسیده و در سال (٤٦٥) درگذشته باشد باید وفات او را در سال (٤٥٥) حساب کرد نه سال (٤٦٥)

باین مقیاس می بینیم که تاریخ سفر هجویری بلاهور بطور یقین معلوم نیست و کسانیکه تاریخی هم در مورد مسافرتش از غزنه بلاهور ثبت کرده‌اند اشتباهاتی در ان نمودار است. هجویری خودش علت و سبب سفر خود را بلاهور در کشف المحجوب ننوشته است؛ و چون آثار دیگر وی هم در دست نیست، پس مجبوریم از قول تذکره نگاران بتأئید مقصد بپردازیم:-

صاحب مقاله منتشره در تاج محل علت سفر هجویری را از غزنین بلاهور چنین نوشته است: «هنگامیکه حضرت ابوالفضل بن حسن الختلی قدس الله سره العزیز، دانست که این فرزند معنویش شهباز لامکان اعنی علی هجویری رح باجمیع کمالات صوری و معنوی علم و فضل آراسته است، ویرا بحضور خود طلبیده امرش داد که بسوی هند رفته در شهر لاهور اقامت گزیند و خلق الله را

با رشاد وهدایت ومواعظ اخلاقی وعرفانی رهنمونی کند ، حضرتش بدون اکراه فرمان مرشد طریقت خویش رابا کمال عقیدت وخلوص اذعان نموده راه هند راپیش گرفت . »

صاحب سفینته‌الاولیاء مینویسد : « بعد از سیاحی بسیار در دارالسلطنه لاهور رسیده اقامت ورزیده اند ، اهل آن دیار همه‌مرید ومعتقد شان گشته‌اند.»

خزینته‌الاصفیا بحواله‌ء فوائد الفوأد تألیف نظام الدین بدوانی دهلوی مینویسد درپیش از تشریف آوری مخدوم علی هجویری ، خواجه حسین زنجانی که‌وی‌هم‌مرید وخلیفه‌ء شیخ ابوالفضل بن‌حسن ختلی بود و بقطبیت لاهورمأمور بود ، من بعد بمخدوم علی ارشادشد که بلاهور رود و درانجا مقام پذیرد. علی‌مخدوم بجواب پرداخت که برادرم حسین زنجانی پیش ازین در لاهور مأموراست حالادرمأموری بنده چه حکمت‌است . شیخ ابوالفضل فرمودکه توبرو ودرانجا ساکن شو ترا پرسیدن حکمت‌چکار؟چون مخدوم حسب‌ایمای پیرروشن ضمیردرلاهور رسید شب بود ، بیرون شهر مقام فرمود بامدادان که داخل شهرشد دید که مردمان‌جنازه‌ء فیض اندازه‌ء حسین زنجانی بردوش میآیند که بهمان‌شب حسین زنجانی برحمت رحمانی پیوسته بود ، پس همراه‌جنازه‌شد وبمقام مدفن حسین تشریف‌برده ، حسین راچون گنج‌حواله‌ءخاك نمود . خودبیرون شهر بجانب‌مغرب که حالامزارپرانوارش درانجاست‌مقام کرد . . . »

ازشنیدن وخواندن‌این‌حکایت تعجب دست‌میدهد ، زیرامولف‌خزینته‌الاصفیا تاریخ‌وفات‌حسین زنجانی راسال (۶۰۰ ﻫ)ضبط‌کرده‌است‌که اگراین تاریخ درست‌باشد ، حکایتی راکه ازفوائدالفواد نقل کرده است نادرست می‌آید ، زیرا هجویری طوریکه خواهیم دید چند سال پیش از (۶۰۰) وفات یافته است .

درتذکره علمای هند آورده اند « و درآخر باشارهٔ مرشد خود ازغزنی بلاهور آمده هنگامهٔ فضیلت وشخصیت گرم نمود ... »

نکلسن درمقدمه یی که بر ترجمه انگلیسی کشف المحجوب نوشته است ازین عبارت هجویری در کشف المحجوب «اما اندر وقت من ضیقی بود، پیش ازین ممکن نشد ، که کتب من بحضرت غزنین حرسها الله تعالی مانده بود و من اندر دیار هند در بلدهٔ (لاهور) درمیان ناجنسان گرفتار شده بودم» نتیجه گرفته است که هجویری درلاهور چندی بحبس افتاده است. امانگارنده را عقیده برآنست که هجویری درین عبارت احساسات وطندوستی خودرا شرح داده است و ازینکه گفته است « درمیان ناجنسان گرفتار شده بودم » مرادش این بوده است که دوری خود را ازوطن واقوام و خویشان و وطندارن خود توضیح کند. زیرا حبس شدن هجویری نظر بشهرتیکه در آوان زندگی و بعداز مرگ داشته است پنهان نمیماند و اغلب خودش نیز باین موضوع بنحوی روشن تر در کشف المحجوب اشاره میکرد.

بهر صورت مهاجرت هجویری از غزنه بلاهور امری است یقینی ، مگر تاریخ وسال این سفر او بطور قطع و یقین معلوم نگردید.

وفات :ـ

راجع بتاریخ مرگ هجویری تذکره نگاران را آراء مختلف ومتفاوت است. برخی مانند کشف الظنون و قاموس الاعلام سامی بیگ و سفینته الاولیا وفاتش را درسال (٤٥٦) نوشته اند. مگر نفحات الانس واخبار الاصفیا و ومآثر الکرام آزاد سال وفاتش را (٤٦٥) ضبط کرده اند و ملک الشعراء بهار در سبک شناسی نیز همین رقم را ضبط کرده است. همچنان برخی مرگش را درسال (٤٦٤) پنداشته اند. نکلسن مینویسد که هجویری در کشف المحجوب از ابوالقاسم قیشری (متوفی ٤٦٥) درضمن کسانی نام می برد که قبل از اتمام آن کتاب در گذشته بودند.

چنانچه عین همین معنی در صفحه (۲۰۳) همان کتاب در ضمن این عبارت از نظر نگارنده نیز گذشت: «گروهی از ین که ذکرشان اندرین کتاب بیاریم گذشته اند وروح براحت وروح سپرده ، گروهی زنده اند . . . » واز جمله اشخاصیکه هجویری پیوسته بآن عبارت خود نام برده است در وقت تألیف کشف المحجوب تنها ابو القاسم گرگانی برحیات بوده ، اماقبل از وفات هجویری درگذشته است. چون بگفتهء نکلسن وفات گرگانی را شجرة الذهب در (٤٦٩) ثبت کرده است وگرگانی پیش از هجویری وفات یافته ، بنابران زنده بودن هجویری تا سال (٤٦٩) محققاً ثابت است.

پس باید اذعان داشت که هجویری در سالهای (٤٦٥) تا (٤٦٩) زنده بوده است. وشاید چند سال بعد از (٤٦٩) وفات یافته باشد.

مزار :

مزار هجویری بگفتهء تمام تذکره نویسان درشهر لاهور است . در سفینة الاولیاء که مصنف آن محمد داراشکوه پسر شاهجهان یکی ازشهزادگان مغلی هند است ومقبرهء هجویری را در لاهور بچشم سر دیده است مینویسد «قبرش درمیان شهر لاهور مغربی قلعه واقع شده وخلقی انبوه هر شب جمعه بزیارت آن روضهء منوره مشرف میگردند ومشهور است هرکه چهل شب جمعه ویاچهل روز پیهم طواف روضهء شریفهء ایشان بکند هر حاجتی که داشته باشد بحصول میانجامد وفقیر نیز بزیارت روضهء منورهء ایشان ووالدین وخال ایشان مشرف گشته» موءلف خزینته الاصفیا مینویسد « وقبر مبارك شیخ هم موافق مسجداست. سابق بالای مزار پرانوار شیخ گنبد نبود حالا در سال (۱۲۷۸) شخصی حاجی نور محمد فقیر بتعمیر گنبد معلی پرداخت ومسجد قدیم

هم دوباره بحسن سعی گلزار شاه فقیر تعمیر گشت . . . . و مخفی مباد که مقام پر انوار شیخ علی هجویری جایی است متبرک و پر فیض و ملجاء خلق که در ایام سلف و حال خلق خدا از خاك پاك آن مقتدای اولیاء فواید دینی و دنیوی حاصل میکنند . چنانچه خواجهء بزرگ معین الدین حسن سنجری قطب الهند و فرید الدین گنجشکر قدس اسرارهم وغیره اولیای کبار و مشایخ نامدار از مزار گوهر باروی فواید عظیم یافتند و مدتی درینجا خلوت گزین ماندند که تاحال مقام خلوت خواجهء بزرگ اندرون حریم مزار و مکان چلهء حضرت فرید بیرون خانقاه عالیجاه موجود است. . . . . واندرون چهار دیواری مزار پر انوار هم بر دروازهء اندرونی قطعهء تاریخ که حاصل آن (٤٦٥) است تحریر است و مزار حضرت علی گنجبخش بیرون لاهور جانب غرب واقع شده و خلقی انبوه بروز جمعه بزیارت مزار آنحضرت مشرف میشوند؛ و مشهور است که هر که چهل شب جمعه یاچهل روز پیهم طواف روضهء منورهء حضرت علی کند هر حاجتیکه داشته باشد بحصول میانجامد . »

تذکرهء علمای هند مینویسد «درخانقاه خود بلاهور درزیرزمین آسود. » در مقالهء منتشرهء تاجمحل درجست که «اکثر از تاجداران باجبروت چه از مسلمان و از چه مذاهب دیگر چون بهرامشاه بن مسعود و خسرو شاه ، خسرو ملک غزنوی و از شاهان مغولی اکبر ، جهانگیر ، شاهجهان ، داراشکوه و از حکمداران سکها رنجیت سنگه وغیره در بقعهء وی میرفت و احترام بجا میکردند و مصارف لنگرخانهء وی را اهداء میکردند قرار معلوم مجلس عرس مجللش هر سال بتاریخ (۱۹ــ۲۰) صفر برپا میگردد ، حکمرانهای مقتدر و مشایخ و وزراء و سادات عظام درینروز سعد از اطراف و اکناف کشور هند گرد میایند و گلهای عقیدت بر مزارش نثار میکنند . »

ازآنچه از قول تذکره نگاران قدیم و معاصر درینجا نقل کردیم، برمیاید که هجویری درآخر عمر در لاهور میزیسته و هم در انجا درگذشته و مدفونست

استاد خلیل الله خلیلی شاعر مقتدر معاصر که بزیارت مزار هجویری رسیده است این قطعهء زیبا را در ستایش وی سروده است:

صبح جستم دولت شبگیر را — خوابگاه خواجهء هجویر را
بارگاهی دیدم از گردون بلند — خفته در وی شیر مرد ارجمند
شیخ ما آن اوستاد غزنوی — پیشوای رهروان معنوی
فیض او از آسمان گشته فرود — چرخ می خواند بخاک وی درود
خاک کویش درنگاه کاملان — توتیای دیده صاحبدلان
آفتاب عشق تابد زین حریم — پادشاهی خفته اینجا در گلیم
پادشاهی باشد از فقرش کلاه — ژنده دلقش پادشاهان را پناه
چیره شد چون خسرو گیتی ستان — حضرت محمود برهندوستان
شیخ ما بی زحمت تیغ و کلاه — رهسپر شد درغبار آن سپاه
درغبار لشکر آن عالیجناب — همچو خورشیدش بکف ام الکتاب
دولت محمودیان باقی نماند — آن قدح بشکست و آن ساقی نماند
لیک باشد شیخ ما را جاودان — ملک عشق از اینجهان تا آنجهان
رخنه در ملک دل آگاه نیست — ملک حق مغلوب سال و ماه نیست
ایچراغ لاهور از تو نور دار — نالهء زار مرا هم گوش دار
از سنائی من سلام آورده ام — از پدر پیشت پیام آورده ام
از نگاهت حال ما مستور نیست — کابل از لاهور چندان دور نیست

زره را خورشید بالا میبرد
تا مهین چرخ معلا میبرد

(ص ۵۸ منتخبات اشعار استاد خلیلی طبع سال ۱۳۳۳ کابل)

استاد منوچهری

نوروز ماه

آمده نوروز ماه با گـل سوری بهم
باده‌ءسوری بگیر ، برگل‌سوری‌بچم

زلف بنفشه ببوی ، لعل خجسته ببوس
دست چغانه‌بگیر ، پیش چما نه بخم

از پسر نـرد بازدا وگران تـر ببر
وز دو کف‌ساد گان ساتگنی کش بدم

ای صنم ما هروی خیز بباغ اندر آی
زانکه‌شداز رنگ‌بوی‌باغ بسان صنم

شاخ برانگیخت درخاك‌برانگیخت نقش
بادفرو بیخت مشك‌ابر فرو ریخت نم

مقرعه‌زن گشت رعدمقرعه‌ءاودرخش
غاشیه کش گشت باد ، غاشیهء او دیم

قمری در شدبحال طوطی درشدبرقص
بلبل در شد بلحن ، فاخته در شد بدم

درصلوات آمده‌است برسر گل عندلیب
درحرکات آمده‌است شاخک‌شاهسپرم

باد علمدار شد ، ابر علم شد سیاه
برق چنانچون ززر یک‌دوطراز علم

راغ بباغ اندرون ، چون‌علم اندرعلم
باغ براغ اندرون ، چون‌ارم اندرارم

بردم طاوس ماه برسر هدهد کلاه
بر رخ دراج گل ، برلب طوطی بقم

گردن‌هر قمریی معدن جیمی زمشك
دیدهء هر کبکـکی مسکن میمی زدم

رنگ‌رخ لاله‌راازندوعوداست‌خال
شمع گل‌زرد را ازمی‌و مشکست‌شم

ماهی‌در آبگیرد ارد جزعین زره
آهود رمرغزارد ارد سیمین شکم

بادزره‌گر شده‌است آب‌مسلسل‌زره
ابر شده خیمه دوز ، ماغ مسلسل‌خیم

صلصل خوانند همی شعر لبیدوزهیر
نارورا ند همی مدح جریروخشم

بردم هرطاوسی صد قمروسی قمر
بر پرهر کبکـکی نه رقم وده رقم

پیوسته بگذشته

ترجمه: دکتور انصاری

روان شناسی طفل

فصل دوم

مبداء ومنشاء رفتار وکردار طفل

انکشاف طفل بوقت ولادت آغاز نمی یابد. وقتیکه طفل تولد میشود یک فرد بسیار منظم بوده واستعدادفعالیتهای زیاد پیچیده را دارامیباشد. رفتار وکردارطفل نوزاد نتیجهء یک طریقه مرتب نشوو نماست که درآن ماده اصلی نسلی انکشاف ـ انشعاب وتحول وتبدل می یابد. برای فهمیدن صحیح واساسی رفتاروکردارطفل لازم است که انکشاف صفات ممیزهء اورا ازمبداء ومنشاء آنها دردورهء قبل ازولادت مطالعه کنیم.

برمالازم است بحث مبادی رفتار وکردارطفل را باشرح وبیان ماهیت وتحولات سلولهای نسلی که توسط آنها طفل با اجداد واسلاف خود مربوط میشود ـ آغازکنیم. وجود واشکال زیاد انکشاف فرد تنها بوسیله وراثت فهمیده شده نمیتواند. ازاین مبداء خط سیرنشوونمای فرد دردورهء قبل ازولادت درطی مراحل باربری ـ رشد جنینی ـ نشوونمای «فتیوس» مورد مطالعه قراردا ده میشود. یک مقدار زیاد معلومات قابل اعتماد درباره نشوونمای ساختمان فرد دردورهء قبل‌ازولادت اززمانهای درازی بدسترس مابوده. دراین اواخر علاقه زیادی بانکشاف وظیفه ورفتار وکردار قبل از ولادت مبذول گردیده است وکوشش بعمل آورده میشود تا عکس‌العملهای فرد ـ وشکل وفورم اوازمبداء حقیقی آنها مطالعه گردد.

مشاهداتیکه درباره انکشاف ابتدائی رفتار وکردار بکار برده شده وعده میدهدکه‌پرتو زیادی برمسئله قدیم روانشناسی یعنی مسئله «سرشت اصلی انسان»

پاشیده میشود . بعض مفکرین فلسفه باف درباره این موضوع چنین فرض نموده اند که مشخصات وممیزات فطری انسان بصورت معجزه بدون کدام علت وسبب اصلی وقبلی پابعالم وجود میگذارد . اوصاف وصفاتیکه پسانتر درزندگی تظاهر میکنند علی الاکثر چنین تصور میشدند که بصورت «طبیعی» یا «بالقوه» درجاندار خام وناقص الرشد که هنوز اوصاف وصفات مذکور درآن ظهور نکرده بودند ـ وجود داشتند . سایتنس دانان این مفکوره ها رابرکنار گذاشته وبعوض سعی نمودند که سیرحقیقی رفتار وکردار را ازمبداء اصلی آن ایضاح نمایند. ازمشاهده دقیقانه وقت ظهور وماهیت انکشاف ساختمانها و وظایف حقیقت بیشتری بدست می آید نسبت باینکه درباره مبادی نهائی مفروض نظریات فلسفی تشکیل داده شود .

۱ـ وراثت :

سلولهای نطفه یی : مشخصات وممیزات یک جاندار مشترکاً بوسیله ماده ایکه درساختمان آن بکار رفته ـ واوضاع وشرایطیکه درتحت آنها انکشاف آن صورت گرفته ـ تعیین میگردد. گرچه رواشناسی ازهمه اولتر باحقایق انکشاف افراد سروکار دارد امااز اهمیت ماده اصلی وابتدائی ساختمان غافل وخالی ازعلاقه نیست . درتمام انواع بشمول انسان که توالد وتناسل زوجی دارند ـ فرد زندگی وهستی خود را بحیث یک سلول واحد که عبارت ازسلول نطفه یی بارورشده است آغاز میکند. این سلول ازاختلاط دوسلول نطفه یی اصلی که یکی ازآنها ازپدر ودیگری ازمادر می آید ـ متشکل میشود . ساختمان یک سلول درشکل اول نشان داده شده است. حلقه خارجه موسوم به «سایتوپلازم» است وازماده پروتوپلازمی متشکل گردیده که نسبتاً ساده وبسیط میباشد. در داخل حلقه مذکور هسته مرکزی وقوع دارد که بیشتر تغییر وتفریق پذیرفته .

درهسته مرکزی اجسام درازرشته مانندی موسوم به «کروموزوم» موجود است که درمطالعه وراثت اهمیت مخصوصی دارد. هر «کروموزوم» مشتمل

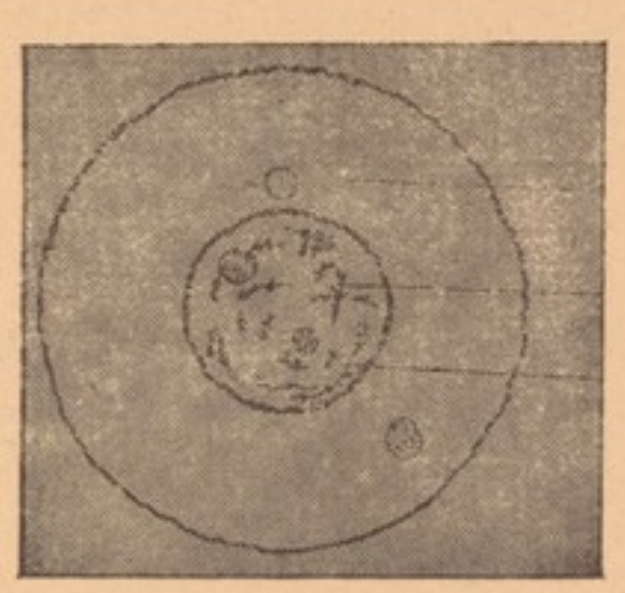

سایتوپلازم

هسته مرکزی

کروموزوم

ساختمان یک سلول

بیک رشته ء خطی ذرات فوق العاده کوچکی موسوم به «جین» است. این اجسام اخیر الذکر نقل دهنده صفات وخصایص وراثتی میباشند: وجود جینهادرابتداء ازعمل وراثت استنباط گردید. سپس جینها مستقیماً مطالعه شدند.

درسلولهای نطفه‌یی بارورشده ودر تمام سلولهای بدن که درطی دوره‌ء نشو نمای اوسلول مذکور اشتقاق پذیرفته‌اند وکرو موزومها بصورت جفتها واقع میباشند. هرجین یک کروموزوم همراه یک جین متقابل درکروموزوم مجاور جوره میباشد. درنوع بشر بیست وچهار جوره کروموزومها وجود دارد. یک کروموزوم هرجوره ازسلول نطفه یی مادر و دیگری ازسلول نطفه‌یی پدر پدیدارمیشود. بنابران هر یک ازسلولهای نطفه یی والدین مشتمل ومحتوی برنصف تعداد نورمال کروموزومها بوده وهر یک نصف صفات ومشخصات وراثتی مولود یا طفل رامهیامیسازد.

درپدر ومادرسلولهای نطفه‌یی درغده‌های تناسلی انکشاف می‌یابدواز سلولهائیکه درغده‌ها وجوددارند بطریقه‌معمولی تقسیم سلولها یا «مایتوس» بوجودمیآیند. قدری پیشتر از مرحلهء نهائی انکشاف یک سلول نطفه یی یک نوع خاص تقسیم صورت میگیرد بدینطریق که نصف کروموزومها

بیکی از سلولهای منتج و نصف دیگر کروموزومها بدیگری میرود . بعد از آن تقسیم دیگری صورت میگیرد که در ان یک سلول نطفه ئی کامل چار سلول را تولید میکند . هر کدام ازین سلولهـای آخری دارای نصف تعداد عادی کرموزومها میباشد . در تشکیل سلولهای نطفه یی مادری تنها یکی ازین چهار سلول که « اووم » گفته میشود کلان و قابل انکشاف مزید میماند . سه سلول دیگر که کوچکتر میباشند ودر تقسیم آخری متولد میشوند ـ اجسام قطبی هستند وبی وظیفه میباشند . لاکن در تقسیم سلول نطفه‌یی پدری هر چهار سلول به«سپرماتوزآ» انکشاف میابند. هر کدام ازین سلولـهـا یک « اووم» را باروری میکند .

سلولهای نطفه یی مادر باسلولهای نطفه‌یی نر در همان وجوه و جنبه هـا ی ساختمان که کمتر لازم ومهم‌اند اختلاف کلی دارند . « اووم » نسبت بکدام سلول دیگر بدن بزرگ و « سپرم » از جمله کوچکترین سلولها میباشد .

«اووم» گردوعاری از فعالیت است ـ « سپرم » بینهایت متحرك است « اووم » دارای مقدار زیادی «سایتوپلازم» وقدری زرده میباشد که برای تغذیه جنین لازم است .مقدار « سایتوپلازم »در سپرم بسیار قلیل است. معهذا هر سپرم دارای بیست وچهـار « کـروموزوم» واحد میبـاشد کـه در تعیین سیر انـکشاف مهمترین اند .

درعمل باروری کروموزومهائیکه از سلولهای نطفه یی پدر و مادر میآیند باهم یکجاشده ترتیب زوجی نورمال را بوجود می‌آورند. همین کروموزمهای زوجی تاثیرات مشترکهء خود را ابراز وصفات وخصایص ممیزهء فرد را تعیین میکنند . لـکن این دودسته عوامل وراثتی بطریقه های پیچیده با هـم فعل وانفعال مینمایند . طریقه وترتیبیکه «جین» هاصفات مشخصه فردرا در دورهء نشو ونما تعیین وزیر نفوذ وتاثیرخود می‌آورند قوانین وراثت را تشکیل میدهد .

وراثت «مندلی» : بسیط ترین پرنسیپهائیکه پایه واساس مطالعات جدید وراثت را میسازند درسال ۱۸۶۶ درشهر «برون» (شهر مذکور اکنون در چکوسلواکیا است) بذریعه یک راهب اطریشی موسوم به «گره گوریوهان مندل» کشف گردیدند . «مندل» دو نوع نخود را که بته های آنها علی الترتیب بلند قامت وکوتاه قامت بودند باهم جفت نموده ونخودهای نسل دوم کاملا باند قامت بودند . وچون تخمهای این نسل را زرع وتربیه کرد نخودهای بلند قامت وکوتاه قامت به نسبت سه ویک «مندلی» بدست آمدند (ش ۲)

چونکه صفت بلند قامتی درنسل دوم کاملا درنسل سوم اکثر ظهور نمود صفت «بارز» خوانده میشود .

وکوتاه قامتی صفت «مستور» نامیده میشود .

(باقیدارد)

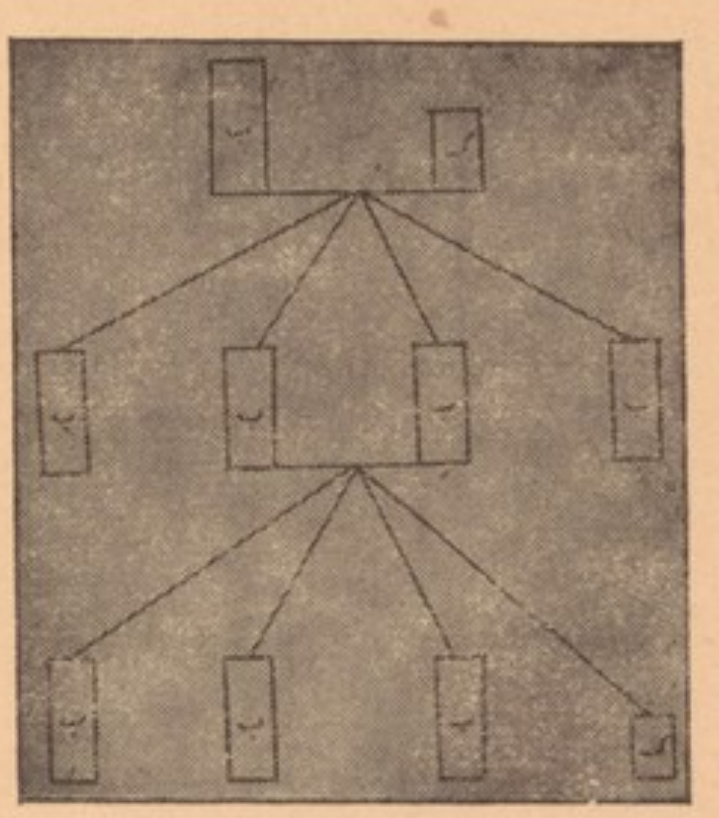

وراثت مندلی

چه پوشی جوشن غفلت که روزی	تو باشی تیر محنت را نشانه
امل با عمرت اندر نه بمعیار	نگه کن تا کجا گردد زبانه
	(بدیع بلخی)
همی نیکوئی ماند ومردمی	جوانمردی وخوبی وخرمی
جز اینت نبینم همی بهره ای	اگر کهتر آئی وگر شهره ای
	(فردوسی)

ښاغلی : خادم

زنځیر دمحبت می...

زنځیر دمحبت می بلی خواته‌نه پریږدی

جانانه رقیبان می‌ستا درگاه ته نه پریږدی

دا نه دسپیلنی یمه د مینی په انگارکښی

په‌دی اورکښی می‌څله‌اوس‌غوغاته نه‌پریږدی

بورا ترگل‌جاریږی پتنگان تربلی شمعی

ما څله غما زان خپلی لیلا ته نه پریږدی

شی کوزی‌به په آه زما ملکی له آسمانه

ظالم می هم‌وهی هم می‌ژړاته نه‌پریږدی

هرخواجشن‌واختردی‌خوشحالی ده‌په‌عالم‌کښی

ماغم‌دخپل‌وطن خوب‌وءخنداته‌نه پریږدی

چهان گل وگلذارکړلوانسان پخپله‌خوښه

ماتش ددی گلونو تماشاته نه پریږدی

په‌دی غزل‌به‌سری‌شونډی‌درزارکړمه «خادمه»

دا څوك دی چه به مادغه سوداته نه پریږدی

مطالب ذیل ترجمه کتابی است که کارن هوزر پروفیسر روحیات یونیورستی شیکاگو اضلاع متحده امریکا برشته تحریر کشیده و توسط آقای عبیدالله شیوایانا بحیث مونوگراف بفارسی درآورده شده است ماسر ازین شماره بنشر آن میپردازیم تاخوانندگان محترم مخصوصاً محصلین از مطالعه آن برخوردار گشته طریقه درست و صحیح مطالعه را دریابند . (اداره)

ترجمه عبیدالله شیوایانا

چگونه مطالعه باید کرد

فصل اول

مفهوم مطالعه

در مطالعه دو هدف در نظر می باشد : یکی بدست آوردن ذخایر علمی و دیگر تقویه و تنمیه استعداد برای انجام دادن کارها . مثلاً تاریخ را مطالعه می کنیم تا از یونان قدیم یا احوال جرمنی پیش از جنگ معلومات بدست آوریم یا کتب ریاضی و یا فرانسوی را مطالعه می کنیم تا استعدادی برای حل مسائل یا خواندن کتب فرانسوی حاصل شود . در بین این دو نوع مطالعه کدام خط فاصلی وجود ندارد پس علم مکلف است که در رهنمونی فکر و عمل آینده مایک اندازه سهم بگیرد - با داشتن استعداد کارها را انجام داده می توانیم . چه در مورد اینکه چسان کارها را انجام دهیم مطالعه ما همیشه متضمن اتخاذ وقبول یک اندازه معلومات ضروریه می باشد در تحصیل حقایق جدید همیشه استعداد خود را برای فکر کردن بکار می اندازیم و در آموختن اینکه در یک ساحه جدید چگونه فکر کنیم و کاری را انجام دهیم یک مقدار حقایق را باید بدست بیاوریم .

و شک نیست که در بین این دو مطالعه یعنی مطالعه برای تحصیل معلومات و مطالعه برای تقویه و تنمیه استعداد جهة بکار انداختن معلومات و انجام دادن کارها اختلافی موجود می باشد .

بدون شک مطالعه در تکمیل استعداد های ما معاونت نموده تربیه قوای ما را زیاده میکند - یعنی استعدادهای ما را برای کار کردن و بازی کردن ، برای رای دادن و شناختن بنی نوع خود ، برای خواندن و فکر کردن برای تنظیم و روی کار آوردن یک پیشه ، یا برای پیشبرد یک دعوی ، یا برای معالجهء مرض آماده می گرداند و در عین حال مقام علم را کوچک نمی سازد . راست است که خود علم ما تحت استعداد بکار انداختن علم واقع شده است چه ما تحت بودن هم گاهی لازمی و ضروری می باشد علم کامل همیشه اساس عمل و فکر رساست .

یکی از بهترین و گرانبهاترین استعداد ها که باید تکمیل شود استعداد مطالعه است استعداد پیشبرد کار ذهنی که برای حل یک مسأله یا برای فکر کردن در اطراف یک سوال و یا برای مهارت یافتن بانجام دادن یک امر لازمی و حتمی می باشد . آموختن بصورت موثر مطالعه کردن نسبت به تحصیل ذخایر معین معلومات بسیار مهم تر است . اگر تربیهء یک شخص در او قوه حقیقی مطالعه را تکمیل میکند در تربیهء خود کامیاب است و لو کدام کار دیگری را انجام نداده باشد اگر یک شاگرد نمی آموزد که چطور باید مطالعه کند کورسهای مکتب بزرگترین وظایف خود را ناقص و نا تکمیل گذاشته است .

مطالعه تنها مشتمل بر ماحصل کتب و صنوف مکتب نیست بلکه حاوی چیز های که توسط مشاهده و کار های عملی اکتساب می کنیم نیز می باشد. مقصد از دانستن طرز صحیح مطالعه اینست که باید بدانیم چطور فکر کنیم و چگونه مشاهده نمائیم و چه قسم قوای خود را بیک چیز تمرکز داده تنظیم و تحلیل کنیم و از حیث ذهن چه نوع با کفایت باشیم اگر بوسعت نظر نگاه کنیم مطالعه متضمن تمام تحقیقات و تتبعات می باشد . مطالعه قوهء ذکاء را بوظیفه شناسی و اداره کردن

این عالم بکار می اندازد در اثر مطالعه می آموزیم که چسان فکر کنیم وچگونه حیات بسر ببریم .

مطالعه در مکتب عالی و فاکولته به پیمانهء وسیعی از روی کتب و استماع لکچرها می باشد. چه همین طریق باعث ذخائیر علمی از نقطهء نظر تحصیل شده می تواند وناممکن یابسیار زحمت طلب خواهد بود که علم را از منبع اصلی مستقیماً گرد آوریم . بهر صورت ، باید دائماً غایهء متعلم این باشد که معلومات کتابی خود را بصورت استوار با رویه و تجربه روزمره خود مربوط سازد . و برای مطالعهء هر موضوعی که باشد توسط مشاهدات و فعالیت های خود مفهوم کاملتر وجامع تر به پیمانه وسیعی فراهم آورد . هیچ چیزی جای معلومات بلاواسطه ومشاهده و تجربه را گرفته نمی تواند . چنانکه در پیشه و صناعت ، رصد خانه های تحقیقی و شفاخانه ها ، درموزیم ها و سفر های خشکه بمنظور تحقیقات وتفحصات ، درسیاست ، سپورت وروزنامه نویسی یامذهب مشاهده وتجربه ضروری است . باوجود بیان فوق در مکتب مطالعه در کتاب تمرکز می یابد اگرچه معلومات خارجی هم بسیار ضروری باشد بنابر همین موقعیت مهم واساسی مطالعه کتب وکار صنفی در مکتب است ازین رو صفحات ذیل بصورت مفیدی باین گونه روشهای آموختن محدود شده .

تحقیقات مکرر امکان اصلاح طرز مطالعه شاگردان را بصورت موثر نشانداده است . اصل مسئله تکمیل «طرز وروش صحیح» درخواندن ، شنیدن ، مشاهده و تفکر می باشد. طریقه های صحیح درهر کار حتمی وضروری می باشد مثلیکه درفوت بال ، تایپ کردن وبازی گلف حتمی میباشد. صفحات آینده بعض طریقه های تکمیل «روش صحیح» را در مطالعه کتب و صنوف نشان میدهد .

درمطالعه مانند دیگر فعالیت ها وکارها مهارت به خواهش وعزم محض یا بخواندن چند کتاب یا کتابی مانند همین کتاب سردست تان حاصل نمی شود . اگر بخواهیم که نتایج مثبت بدست آید باید از عزم واراده ءنیک به جهد دائمی وجدی متوسل گردید. در ینجا مانند (•)

عبدالعفو (غرقه)

ترا

از بعد انتظار ببینم اگر ترا — چشمم بپا زاشک فشاند گهر ترا
ازبسکه‌تاب حسن‌تو بگرفته‌عالمی — بینم گرت زدور بخوانم قمر ترا
بیچاره رابکوه وبیابان‌دوانده ای — تادل بداده است‌عنانش دگر ترا
باشمع‌روی‌اوچومقابل شوی‌دلا — پروانه وار با زشود بال وپر ترا
ایدل مکن‌دگر هوس‌دیدن رخش — مژگان اوچوتیر خلد درجگر ترا
زاندم بدام‌عشق که‌گردیدهء اسیر — هردم فراق میفگند درشرر ترا
صدبارگفته ام بتوازعقل‌کارگیر — بگذارکارعشق که دارد ضرر ترا

هرچند حال (غرقه) نپرسیدهء زناز
نازد بشعرخود که گذشت ازنظر ترا

(•) بساجاهای دیگرمشق و تمرین انسانرا کامل می‌سازد. باید شاگرد دریابد که درکدام چیزبا صلاح احتیاج‌دارد وبعد باعزم خلل ناپذیری‌باید به تحصیل روشهای بهترتمسک جوید اینجاتنها بواسطه بارها بکار انداختن طریقه ها وروشهای اشاره شده که شاگردازآنها استفاده کرده می‌تواند.

موادی که درین رساله برشتهء تحریر درآمده است برای شاگردانی است که واقعاً آرزودارند روش خودها رااصلاح کنند. برای شاگردی‌که احتیاجی به آموختن مطالعه حس نمیکند این کتاب کمکی نمیکند. اگریک شاگرد آرزوی مطالعه رانداشته باشد (مفهوم مطالعه درمکتب عالی وفاکولته عموماً مطالعه کتب ولکچرمی باشد). باید جداً ازخودبپرسد که آیا این کارعاقلانه است که سالهای گرانبهای زندگانی خودرابدوام دادن تربیه مکتب صرف کند. مگرشاگردیکه آرزوی شرافتمندانه انجام دادن کارهای ذهنی وفکری درخودحس‌میکندو معتقداست که‌واقعاً بمکتب علاقه دارد دراین رساله‌بعض رهنمائی‌های‌مفیدی‌برای اصلاح خویش می‌یابد . (باقیدارد)

مترجم : آیین

چقدر شکاك باید بود؟

ازچندی است دانشمندان می کوشند بیان و افادهء شان بحداعلی درست و صحیح باشد. ولی بالاخره چنین بنظر میرسد که‌این مامول تاکنون‌بحصول نه پیوسته است . بعضی برآنند که‌بشر می تواند باین امر موفق شود. سائرین که عبارت ازشکاکیون باشند ، با این عقیده مخالفت دارند . بعضی‌هستند که صرف راجع بایضاح مطالب‌مربوط به ماورای طبیعت شکاك اند.(غرض مادرینجا ازمطالب مربوط به‌ماورای طبیعت عبارت ازموضوعاتی است که متعلق به‌مبداء ومعاد بشرمی‌باشد.) عـده ای حتی بر حواس خودنیز اعتماد ندارند .

موضوع بحث مادرینجا عبارت ازصحت بیان است. آیامقصد ما ازیک بیان صحیح چیست ؟ غرض این است که آن بیان باما وقع مطابقت می کند. مثلا این بیان که: روز ولت از ۱۹۳۳ تا ۱۹٤٥ ریاست جمهوری امریکا رابه عهده داشت ، صحت دارد زیرا باما وقع‌مطابقت دارد. بیان صحیحی مراتب‌رادرست افاده می‌کند .

اگراین موضوع را با در نظر گرفتن نقطهء نگاه مخالفی کـه عـبارت از« نسبیت منطقی »باشد مطالعه کنیم جنبه های دیگرتعریف فوق نیز درمیان می افتد. ازنقطه ء نظرمنطق ، یک عالم نسبیت‌معتقداست که حقیقت مربوط است به زمان ،مکـان،وسائر حالات متعلقه. این نوع نسبیت بافرضیهء نسبیت فزیک که محدث آن (آین شتین) است کمترارتباط دارد. نسبیت درفزیک معطوف‌باین امراست که‌چون بخواهیم حرکتی‌رابیان کنیم‌بایدبگوئیم‌نظربه‌چه.

مثلا اگر پرسیده شود که : آیا در همین لحظه اثاثیه خانهء تان در حرکت است؟ جواب این سوال می تواند هم مثبت باشد و هم منفی . حرکت یا سکون آن مربوط است به« نقطه نگاه تان» . چون زمین بسرعت (۱۸) میل فی ثانیه بدور آفتاب می چرخد ، پس فرش خانه نیز به همان سرعت، در پیرامون آفتاب حرکت می کند. درین مورد نقطهء نگاه ما عبارت از شمس است .

اما اثاث البیت خانهء تان نظر به خود زمین ساکن است. بالفاظ دیگر اثاثیه خانه از یک حیث ساکن و از نقطهء نظر دیگری متحرك است . مسافری که در یک واگون بحال خواب باشد، در همان حالی که خواب است هم ساکن است هم متحرك . اولاً چون واگون در حال حرکت است پس هر راکب در حال حرکت می باشد. اما اگر وضع مسافر را نظر به خود واگون مطالعه کنیم مسافر در حال سکون و آرامش است .

اما یک عالم فزیک نمی گوید که حقیقت جنبهء نسبیه دارد وی نمی گوید که فرضیهء نسبیه برای بعضی سائینس دانان درست و برای بعضی ها نادرست است حالانکه این نکته چیزی است که از طرف یک عالم نسبیت منطقی جداً حمایه می شود وی بر آن است که یک مفکوره می تواند نزد یک شخص درست و نزد دیگری غلط باشد ، کذا یک مفکوره در یک وقت صحیح ، و در وقت دیگری سقیم ، در یک محل درست و در محل دیگری نادرست باشد .

اینک به طرفداری آن عالم نسبیت منطقی بسا مطالبی را می توان ارائه داد : شاید یک ناظر رك گو از تنوع و تعدد افکار و نظریاتی که انسانها در خصوص امور مهمه از قبیل سیاست ، مذهب ، وغیره ابراز می دارند سراسیمه گردد و قائعی در میان می آید که سبب گسیستن رفاقت ها می گردد اما اگر اشخاص مربوطه وقائع متعلقه را بشما بیان کنند ، هریک از آنان حق بجانب جلوه می کنند .

اما هیچ یک از ین ملاحظات مستوجب این اشتباه نیست که گفته شود «بیان صحیح» جنبهء نسبیه دارد ، اما شرط آن است که تعریف «بیان صحیح» را همانطوریکه

در بالا ذکر کردیم پذیرفته باشیم یعنی یک بیان صحیح آن است که باما وقع انطباق داشته باشد مثلاً در سال (۱٤۰۰) نقشه های جهان طوری بود که قاره های امریکای شمالی و جنوبی را در برنداشت امامردم آنوقت معتقد بودند که نقشه های شان درست بوده است.

پس آیامی توانیم گفت که آن نقشه ها درسال (۱٤۰۰)درست بودند، اما امروز نادرست اند ؟ آیا عوض آن چنین نباید گفت که درسال (۱٤۰۰) مردم ازماهیت واقعی کرهء زمین وقوفی نداشتند، زیرا درآنوقت بعضی ازقاره های زمین غیرمکشوف بود، لهذاچون نقشه های شان با عدم معلومات شان وفق داشت پس نقشه های شان نادرست بود ؟

عوض آنکه گفته شود که آنچه دریک زمان درست بود درزمان دیگری نادرست ثابت گردید، بیائید بگوئیم که آنچه درست تلقی می شد واقعاً غلط بود ویااینکه آنچه دریک وقت درست انگاشته می شد ، در وقت دیگری نادرست تلقی گردید»

اما آنانی که به نسبیت معتقدند دلیل دیگری را درمیان می نهند مثلا بطور مثال این بیان را پیش می کنند : «امروز گرم است» اینک آیااین بیان در هرزمان ودرهرمکان صحیح است ؟ البته شک نیست که جواب تان منفی خواهد بود . بیانیه «امروز گرم است» امکان دارد درماه اسد درست باشد، امادرماه دلو نادرست . ممکن است در جلال آباد صحیح باشد، ودرغزنی سقیم .

اما این امراثبات نمی کند که صحت بیان چنبه نسبیه دارد. امروزگرم است . جمله ای است ازجملات عامیانه ، نه عالمانه.بغرض امتحان نمودن صحت یک بیان، باید بدواً آنرا به شکل یک جملهء علمی درآوریم. یک بیان علمی مقید به تاریخ ومحل می باشد . بیان علمی ای راجع به اوضاع جوی باید تقریباً به عبارت ذیل ترتیب یافته باشد: «درچه حرارت

هوابساعت سه بعداز ظهریوم۲۶ سپتا مبر سال ۱۹۵۳ درمرکزجوی شیگا گو واقع ایلنای عبارت بود از (۹۵) درجه فارنهایت » اینک که مراتب باین نهج اقامه گردید ، مابیانی نزد خود داریم که ممکن است با ماوقع موافق باشد یا مغایر . اینکه درجه ء حرارت هوابه ساعت ۳ بعد ازظهر ۲۶ سپتامبر معادل به ۹۵ درجهء فارنهایت معرفی گردید ، اگر درست مطابق به ماوقع باشد، هم برای آستریلیائی ها وهم برای چینی ها درست خـواهد بـود وبرای ابد باید درست باشد ،زیرابیان‌متذکره درقیدزمان ومکان آمده‌است .

یک عالم نسبیت این چنین موضوعات را از نقطهء نظر دیگری نیز مطالعه می کند ، وآن عبارت ازنسبی بودن ادراك ما است : بطورمثال من بکتابی نظرکرده ومی گویم که پشتی آن کبود است . اما اگریک کـور رنـگ همان پشتی را بیند ممکن است رنـگ آنرا خاکی وانمودکند . آیا هردوی مادرست نمی گوئیم ، باآنکه اظهارات‌ما مغایریک دگر می باشند؟ اما گر این وضع‌را دقیقانه تحلیل نمائیم ، ملتفت خواهیم شد که درینجا نقطهء نظر عالم نسبیت تائیدنمی گردد .

وقتی من گفتم پشتی « کبود است » شاید مقصدم این بوده است که پشتی ازمادهء ملونه‌ای تلوین شده است که آن‌اشعه نوررامنعکس‌می گرداند که طول موج‌شان‌تقریباً $\frac{۴۸۵}{۱۰۰۰۰۰۰}$ یک میلی میتراست. اینک اگر آن کور رنـگ ادعای مرارد کرده می گوید که رنگ پشتی کبود نیست(به همان مفهومی که همین اکنون ارائه گردید) ، درآن صورت کم ازکم یکی ازماحق‌بجانب نمی باشیم .

البته این امرمحال است که این چنین اشعه دریک زمان ومـکان معینی هم منعکس شود وهم نه شود. چنین نخواهد بود که تاجائی که بیک‌عالم فزیک ارتباط دارد اشعه متذکره انعکاس بکند ، وتاجائی که به عالم دیگری ارتباط دارد انعکاس نکند .

اماشاید مقصدمن ازینکه گفته‌ام: « این رنگ کبوداست » چیز دیگری بوده است .مقصدم این بوده است : « من رنگ این پشتی‌را کبوداحساس‌می‌کنم.» اینک اگر مقصد آن کوراز رنگ نیزچنین بوده باشد که وی رنگ آن پشتی را خاکی ، احساس کرده است ، در آن صورت هم من حق بجانبم وهم آن کور. دراینکه دونفراز رویدادی به انحاء متغایری متحسس ومتاثر شوند هیچ تناقضی موجود نیست .

پس دراحساس وادراك مانسبیتی وجود دارد، اما این را نمی توان نسبیت حقیقت دانست .اگر شخصی هرآنچه راکه خودش احساس وادراك کرده است کما هوحقه بیان می کند نمی‌توان گفت که راپور وی نادرست است اما اگروقتی راجع به سرعت نور ، ویااشعه ای که ازپشتی یک کتاب منعکس می گردد ، صحبت می کنیم درحقیقت راجع به چیزی گپ می‌زنیم که از حقایق محرزه بوده وتوسط آلات دقیقه تثبیت شده می باشد. وهرگاه نقاط نظرمایکی باشد ، درآن صورت دویاچند بیان متغایر نمی توانند درعین حال درست باشند.

تااینجا راجع به قانون «نسبیت منطقی » گپ زدیم. اما اینک یک معضله جدیدی عرض اندام می کند : چگونه می توان مطمئن بود که بیانی موافق باما وقع است ؟

بسامی شود که آنچه راکه یک عصر درست می انگارد عصر دیگری تردید می کند. آیا افکارونظریات امروزبه همان پیمانه معروض اشتباه نیست که افکارونظریات ماضیه بوده است .

پس چگونه می توان ادعاکرد که حقیقت چیزی را می دانیم ؟

برای این سوال بهترین جواب رامی توان در فرضیه (احتمالیت) سراغ کرد ، که اصول نسبیت وشکاکیت را باجستجوی حقیقت ائتلاف می بخشد. بطور مثال سائینس دان حقیقت را می‌جوید، امابا این هم ازمشکلاتی که

باجستجویش همراه است مستشعر می باشد. وی در صدد احراز صحت بیان می باشد ، اما این مقصود نهائی اورا تشکیل می دهد . یک سائنس دان نیک ملتفت است که تطابق کامل یک بیان باما وقع مربوطه ، امری است که ما ابداً با آن واصل نخواهیم شد . مانمی توانیم مطلقاً متیقن باشیم که هیچ خبطی وقوع نمی‌یابد ، وهیچ ملاحظه ای نادیده نمی‌ماند .

اگرچه دانشمندان معتقدند که صحت یک بیان بوجه اکمل نمی‌تواند احراز گردد معهذا ایشان برآنند که ما می توانیم به جوابات درست نزدیک ونزدیک‌تر شده برویم. غرض‌ما از «نزدیک ونزدیک تر» این است که شاید جوابات ما درجات عالی تر احتمال را حائز گردد .

طرز تفکر دانشمندان مبتنی بر احتمالیت می باشد. غرض‌ازآن‌شکاکیت نیست که می گوید ما نمی‌توانیم هیچ چیزی بدانیم . دانشمندان اظهار می کنند که مامحتملات را می‌دانیم ، واحتمالیت رهنمای حیات است. دانشمندان احتمالیت‌را من حیث درجهء آن‌درنظر می گیرند. مفکورهءدرجات احتمالیت رامی توان توسط شکلی ایضاح کرد که «خط»محتملات را ارائه می دهد: بالای این خط « یک » مشعربرین است که یقیناً امری دربین‌است ومابایقین کامل می توانیم گفت که « این امرچنین یاچنان است »« صفر »نشان می دهد که یقیناً امری درمیان نیست ، وما دران خصوص به ایقان کامل می توانیم گفت که : « چنین یا چنان مطلبی دربین نیست» یا « فلان عقیده غلط است » «۵۵» نمایندهء حالت بین البین است ، که درآن صورت می گوئیم ممکن است چنین باشد یا چنان ، اما به وثوق نمی توان گفت که کدام درست‌است «۹۰» تقریباً مرادف است با: «به‌ظن غالب» وهرقدرکه به طرف (یک) تقرب کنیم، به همان اندازه احتمال‌زیاد شده می‌رود. «۹۹»مشعربراحتمالی است‌که خیلی ها نزدیک به یقین باشد . چون از «۵۵»بطرف« صفر»تقرب نمائیم افاداتی چون «غیرمحتمل است ویاگمان جزئی ای موجود است را

بکار می بریم، وچون به (صفر) می رسیم می گوئیم که : «صرف یک امکان نظری موجوداست» این افاداتی را که برای ایضاح اعداد متذکره استعمال کردیم صد فیصد تعبیرات عدیل آنهانمی باشند. امافکر عمومی ای راجع به آن اعداد بمامی دهند.

من می توانم متیقن باشم که آبی که همین اکنون می نوشم سرداست درینجامن حق دارم «متیقن باشم» رااستعمال کنم ، زیرا این ادعا متعلق به امری است که همین حالا جریان دارد. اما آیا با طعام چاشت دو شنبه هفته گذشته آب خوردم یاخیر؟ جواب این سوال مربوط به حکمی است که فقط متکی برحافظه می باشد وچیزی نیست که مثل یک اما جاریه نسبت به آن متیقن باشم. حالانکه حافظه خیلی هامارا گول می زند.

حافظه باموری سروکارمی گیرد که ورای احساس و ادراك جاریه می باشد وهر قیاس که ازاشیای مشاهده شده درخصوص اشیای مشاهده شده به عمل آید ورای احساس وادراك جاریه است . پیشگوئی هاواستخراج نتائج کلی سائنس نه تنهاورای مدرکات آنی است ، بلکه ماورای جمیع انواع مکتسبات سابقه هم می باشد. ، لهذاهرزمانی که با استخراج نتائج کلیه وپیشگوئی های علمی سروکار داشته باشیم ، کافهٔ نتائج مستخرجهٔ مامبتنی محتملات خواهد بود. مثلاً این امر یقین نیست که فردا آفتاب طلوع خواهد کرد ، امکان دارد بعد از پنج دقیقه طوفان فلکی ای حدوث یابدوعالم را زیر وزبر کند .

اینکه « قاطبهٔ انسانها فانی اند » نیز جزاحتمالی قوی ای پیش نیست . آنچه مقصد مامعمولاً ازهمچو قوانین کلیه میباشد آن است که قاطبهٔ انسانان امروزه قبل از آنکه بطور مثال ، دوصد ساله شوند درخواهند گذشت ، حالانکه حتی این حکم هم مطلقاً درست نخواهد بود .

کذا ما نمی توانیم مطلقاً متیقن باشیم که فلان امر یا امور محال است .

احتمال یقین موجود است که بعضی نباتات برکرهء مریخ وجود دارد ، زیرا درعکس هائی که ازکرهء متذکره گرفته شده شواهد زیادی را برله موجودیت نبات (لایکن) ارائه میدهد . اما کمتر محتمل است که انسانها در آنجا باشد وازآنهم کمتر محتمل این امر خواهدبود که جمیع حیوانات روی ارض درکرهء مریخ نیز موجود باشد . اما باید دانست که حتی وهم آخرین را نیز نمی توان بکلی نا ممکن خواند . حقیقت این است که وقایع غریبی می تواند اتفاق بیفتد وتصادفات غریبی هم .

• • •

آیا ازین ملاحظاتی که در بالا ذکر شد چه تطبیقات عملی ای میتوان راه انداخت ؟

ما میتوانیم سعی کنیم آن محتملاتی را که فیصله های خود را بر آنها بنا می نهیم تقویم وسنجش نمائیم اما بائیستی قبل ازآنکه ادعا کنیم مطلبی را یقیناً میدانیم تمام اطراف وجوانب موضوع مربوطه را خیلی محتاطانه بررسی کرده باشیم : اما البته اگرحق داشته باشیم که راجع به امری متیقن باشیم . لزومی به شکاکیت بسیار نخواهد بود . مبصر معتبر آن است که آنچه را به چشم سر دیده است یا بگوش هوش شنیده است کما هو حقه و بدون تحریف روایت کند . اما رویهمرفته ما باید استعمال تعبیر «مطلقاً درست » را جز درمواردی که داخل حیطهء احساس وادراك فعلیهء ما باشد مهجور نمائیم . ودرمواردی که اختلاف موجود باشد . بیائید این اعتیاد را بپروریم که تعبیرات خاضعانه تر را بکار بریم . از قبیل شواهد مشعر است که حقیقت امر چنین یا چنان است .

هیچ محک طلائی ای وجود ندارد که مارا رهبری نماید . ما فقط میتوانیم بکوشیم که از افراط وتفریط احتراز کنیم . درین مورد افراط آن است که یک موقف خیلی غیر ناقدانه ای اختیار کنیم ، وبه مجرد استماع شایعات بی پروپائی

فتوی یا حکمی صادر نمائیم یا جنبهء تفریطی آن این است که تلقی خیلی شکاکانه ای بخود گرفته وبا وصف وجود شواهد مقنعه از قبول مطلبی استنکاف بورزیم .

• • •

یک نکتهء آخری : گرچه چنین اتفاق می افتد که بعض اوقات درخصوص مطلب واحدی نظریات متمائزین طبق اساسات معقولی از طرف مبصرین مختلفه ابرازمی گردد . اما این امر چنین معنائی ندارد که هرچیز فقط وفقط مربوط به‌طرز تلقی ما است. این روش شکلی ازاشکال شکاکیت است که ازیک طرف منافی امکان علم وازطرف دیگر منافی امکان جهل می باشد .

این‌هم درست نیست که‌هرکس مجاز باشد هرفکرونظریه ای راکه بخواهد اظهارنماید ، چون می گوئیم « مجازنباشد » ازنقطه نظر استدلال عقلی ، ومنطقی است . مثلاً این ادعا را ملاحظه نمائید : شخصی می گوید که جمیع پروفیسران یک‌یونیورستی فرانس یا کمونست‌یا ملحد است. ودر آخر علاوه میکند که «به نظر من» اینک اگرشما بخواهید ادعای‌اورا تردیدکنید وی‌می گوید که‌حتمی نیست‌نظریه شما بانظریه وی‌موافق‌باشد . بلکه هرکس «اختیار» نظریهء خود را دارد .

اما ممکن حقایق این امررا خیلی محتمل بگرداند که نظریهء وی صحیح باشد . اشخاص لاقید درپی‌آن نمیباشند که صحت افکار خود ویا درجهء احتمال صحت‌آنها را بسنجند . نظریهء «خطیری» را لاقیدانه اظهارکردن ، وبه مقابل اعتراض . چنین گفتن که : این نظریه من است وحتمی‌نیست که بانظریات دیگران موافق‌باشد گناهی است که‌ازنگاه منطق ناقابل عفومیباشد . ماباید قبل‌ازآنکه به‌گفتن «سخن» مبادرت‌ورزیم باید هرخرده ای‌ازشواهد ودلائلی‌راکه میسرباشند تدقیق وبررسی‌کرده باشیم . (ختم)

ښاغلی رښتین

په پښتو کښی داشعار و نومونه

په پښتو کښی داشعار و دهری نوعی دپاره جلاجلا نومونه موجود دی چه اکثر ئی په پخوانی ادب کښی استعمال وو، مگر وروسته دنوروژبود اصطلاحاتو په وجه له منځه وتلی دی. په دی وروسته څو کرښو کښی غواړو چه دپښتو داشعار و نومونه سره له ادبی سند و نو ښاغلو لوستونکو ته وښیو.

لفظی قسمونه

۱– بولله: بولله په قدیم ادب کښی قصیدی ته ویلی شوی ده او ښایی چه دبولل له مصدر څخه جوړه شوی وی. دانوم په «پته خزانه» کښی راغلی دی مثلا دشیخ اسعد په بیان کښی وایی «چه ده دامیر محمد سوری په مرگ باندی ساندی وویلی په یوه بولله کښی چه قصیده په عربی ده» دغه بولله په پښتو کښی غالبا اوله بولله (قصیده) ده چه اول بیت ئی دادی:

دفلک له چاروڅه وکړم کوکار زمولوی هرگل چه خاندی په بهار

• • •

۲– څلوریځ: دانوم په پخوانی ادب کښی مربع یعنی څلور مسره ئیز شعرته ویلی شوی دی. غالبه داده چه دانوم له څلور او «ئیز» څخه چه دنسبت ادات دی جوړ شوی دی نو صحیح ئی «څلوریز» دی مگر په «پته خزانه» کښی په (ځ) سره لیکل شوی دی. «پتی خزانی» دخرښبون یو مربع په دی عنوان «څلوریځ دخرښبون بابا» راوړی دی ددی څلوریځ شعر اول بند دادی:

بیلتانه ناره می‌وشوه په کور باندی نه‌پوهیږم چه‌به‌څه‌وی‌پیش په‌وړاندی
له خپلوانو به بیلیږم په سروسترگو دواړه سترگی می په وینودی‌ژړاندی

• • •

٣ـ دوه یخ: دا کله‌دمثنوی یعنی دوه‌مسره وال‌شعرپه معنی راغلی ده، غالبه داده چه‌له‌دوه‌ا و«ئیز» څخه مرکبه شوی ده مگر په« پته خزانه»کښې‌په پورته دول لیکل‌شوی‌ده. «پته‌خزانه»دزرغون‌خان په‌بیان کښې‌وایی « دوست‌محمد کاکړ په‌خپله «غرغشت‌نامه» کښې دالاندی (دوه یخ)چه مثنوی‌دساقی‌نامی‌ده دزرغون‌له دیوانه رانقل کوی »ددغی‌مثنوی‌دسریوڅو بیته‌دادی:

ساقی‌پاڅه پیاله راکړه مروریارمی‌پخلاکړه
او به توبی‌په لمبوکړه اورمی‌مړپه‌دی‌اوبوکړه
پسرلی‌شوغنچه‌گل کا زلفی‌تاوی دسنبل کا

• • •

٤ ـ بدله: دانوم‌دچاربیتی‌په‌معنی هم‌راغلی‌دی‌اوعموماً داشعارو او ملی‌غزلو په‌معنی هم‌استعمالیږی. په‌پته‌خزانه‌کښې‌یوڅوملی‌شعرونوته‌چه‌دچاربیتورنگ‌لری «بدلی »ویلی‌شوی‌دی. مثلاً‌دبهادرخان‌په‌بیان کښې محمدهوتک‌وایی«چه‌ده ماته له‌خپل‌کتابه‌یوه‌بدله‌راکړه‌چه‌دلته ئی‌ثبت‌کړم»دهغی‌بدلی‌سراولومړی‌بنددادی.

بیلتون دی‌زوردی‌ترلیمومی سهارنم څاڅی لکه شبنم څاڅی

کسر:

داسره یاقوت‌می‌په‌لمن کښې‌ستاپرغم‌څاڅی په غم‌الم څاڅی

• • •

راغله لیلی په شینکی‌خال نڅا په گلو کوی په سرومنگلو کوی
سهارچه وځی‌سیل کا، زغ په بلبلوکوی گل په اوربلو کوی
ملالی سترگی ئی کاته په ویرژلو کوی زیب‌په کجلو کوی
دژوبل زړه وینی په هرگړی هردم څاڅی لکه شبنم څاڅی

مگر بدلی په عامه معنی هم استعمال شوی دی لکه چه علیخان ختک وایی
راشه دمه وخت دی محسب شیخان ویده دی وو ایه بدلی نه لا داشته نه هغه

٥ـ سندره : دانوم دځینو ملی اشعارو دپاره استعمال شوی دی لکه چه په پته
خزانه کښی دملکیار بابایو شعر ته سندره ویل شوی ده چه د سریو بندئی دادی :

ترنک بهیزی ترنک بهیزی غاړی ترغاړی
زما زړگی خو خپل لالی غواړی

• • •

دسلیمان ماکو په تذکرة الاولیا کښ هم دقطب الدین بختیار یو شعر ته سندره
ویلی شوی ده چه دسریو بندئی دادی :

ویرمی زړه سوری سوری کړ را ته وگوره ملوکی
په بیلتون کښی دی وباسم له خوږ منه زړگی کوکی
را ته وگوره ملوکی

سربیره پردی سندری دتولو ملی اشعارو په معنی هم استعمالیزی یعنی تول
خوند وراشعار سندری بولی . مثلاً عبدالقا درختک وایی :

چه گلونه تولوی سندری وایی شرمنده کا د بلبلو آوازونه

• • •

٦ ـ پارکی : دا کلمه داشعارو او ابیاتو په معنی ده لکه چه سلیمان ماکو په
تذکرة الاولیا کښی د ملکیار په بیان کښی وایی « په ژوبله کښی ملکیار دا پارکی
وویل چه غازیان وپاریدل او په خیرد زمریو ورتوی شول » دملک یار دشعر
دسربیتونه دادی :

ځښتن مومل دی ـ اوس مویرغل دی
هیوا د د بل دی ـ غازیا نوگوری
ځښتن مومل دی

« پته خزانه » هم دشیخ رضی په بیان کښې وایی : چه ده خپل تربور نصرته داسی پارکی واستول، ددغو پارکو اول بیت دادی :

دا لحاد په لوردی ترپلل گروه دی زمونږ وکورا وه

۷ــ لوبه : دانوم د غزل دپاره استعمالیږی . که څه هم په پخوانی ادب کښې ئی مونږ کوم مثال نه دی لیدلی مگر په موجوده وخت کښې اکثر دملی غزلو دپاره راځی .سر بیره پردی ، لوبی په عامه معنی هم استعمالیږی مثلاً داچه پـه فلانی ځای کښې سړی لوبی وایی .

۸ ــ څلوریزه : دانوم د« رباعی» دپاره په موجوده وخت کښې احستل شوی دی او معاصر ادیبان ئی استعمالوی. دلفظ په لحاظ هم یو صحیح نوم معلومیږی اوښه داده چه مونث دی ددی دپاره چه له څلوریز (مربع) څخه ئی فرق وشی.

۹ــ توته : دانوم دقطعی دپاره موزون دی . که څه هم بل چاتر او سه نه دی استعمال کړی ، مگر ښایی چه ومنل شی . درباعی او قطعی ترمنځ فرق دادی چه درباعی داول بیت دواړه مسری په یوه قافیه وی او دقطعی داول بیت پـه مسرو کښې قافیی یو والی شرط نه دی. بل داچه قطعه له دو و بیتو څخه زیاته هم راځی اورباعی له دوو بیتو څخه زیاته نه راځی .

۱۰ــ پتی : دانوم ددیوانونو دغزلو دپاره استعمالیږی یعنی کتابی غزل تـه (پتی) وایی لکه درحمان بابا غزل یاداسی نور ، دی قسم غزلو ته دملی شاعرانو په اصطلاح رباعی ویل کیږی. په دی باره کښې محاوره هم شته لکه چه وائی «هلکه ! واخله درحمان بابا یوه پتی خوووایه! »

۱۱ ــ پنځه ئیز : دانوم د« مخمس »دپاره موزون او مناسب دی ، که څه هم په پخوانی ادب کښې ئی مونږ ته استعمال معلوم نه دی مگر د«څلوریځ» په اساس او قاعده کیدای شی چه مخمس یعنی پنځو مسرو والا شعر ته «پنځه ئیز» ووایو؛

مخمس هغه شعر دی چه دسر پنځه مسری ئی په یوه قافیه وی او بیاور پسی دهر بند ځلور مسری په خپل کور کښی په یوه قافیه او پنځه مسره ئی داول بند په قافیه راځی.

۱۲ شپږیز: دا نوم دمسدس دپاره ښه او غوره دی که څه هم دمخه چا نه دی استعمال کړی مگر په همدغه وړاندی اساس ئی استعمال ول موزون او معقول دی.

۱۳ــ انه ئیز: دانوم باید مثمن شعر ته ووایو.

۱٤ــ لسیز: دانوم دمعشر دپاره ښه او غوره دی.

ددی پورته نومو داستعمال دپاره هماغه د «پتی خزانی» «ځلور بزی» چه مربع ته ویل شوی دی، دلیل کیدای شی ځکه چه په اساس کښی څه فرق نه لری صرف دمسرو تعداد پکښی زیات دی:

معنوی اقسام

۱ــ ویاړنه: دانوم په زاړه ادب کښی دحماسی شعر په معنی راغلی دی و یاړنه دلفظ په لحاظ دویاړل د مصدر حاصل دی چه دافتخار معنی ور کوی نو هر فخریه او حماسی شعر ته چه دفخر او مباهات سبب وی «ویاړنه» ویلای شو.

مثلاً محمد هوتک دپټی خزانی مولف دامیر کروړ په بیان کښی وایی «چه امیر کروړ په جنگونو کښی دیری سوبی وکړی نو ئی دابیتونه وویل چه (ویاړنه) ئی بولی» ددغی ویاړنی سردا دی:

زه یم زمری پردی نړی له ما اتل نشته پرهندوسندو پرتخارو پرکابل نشته
بل په زابل نشته ــ له ماتل نشته

• • •

۲ــ ویرنه: داکلمه د«مرثیی» په معنی راغلی ده: مثلاً «پته خزانه» دمیرمن زینب په بیان کښی وایی «چه بی بی زینب چه واقعه دورور د وفات واوریدله

دیره‌غمجنه‌شوه او هسی ویرنه‌ئی په‌ویر دخپل ورورو ویله» ددغی ویرنی سردادی :

زغ شو چه‌ورورتیر له‌دنیاشونا قند هار واړه په ژړا شونا
زړه می په ویر کښی مبتلاشونا چه شاه محمود له‌ما جلاشونا

• • •

پرته‌له دی څخه (ساندی) دمرثیی په‌معنی استعمالیږی لکه‌چه‌پته‌خزانه‌دشیخ اسعد په‌بیان کښی وایی چه ده دا میرمحمد سوری په مرگ ساندی ویلی .
نو ځکه کیدای‌شی چه دمرثیی شعرته (ویرنه اویاسانده) ووایو .

۳ـ ستاینه : دانوم دیو مدحیه شعر دپاره استعمالیږی .لکه چه پته خزانه لیکی چه ښکار ندوی دسلطان شهاب الدین په مدح کښی دستاینی قصیدی لری .

٤ـ غندنه : دانوم دهجو یعنی هجویه‌شعر دپاره موزون‌اومناست دی.
غندنی دخوشحال په دیوان کښی پیدا کیږی

مقصد : نو مطلب دادی‌چه مونږ اوس کولای‌شو چه دغه پښتو نومونه دپردو نومونو په‌ځای‌استعمال اوجاری‌کړو. ځکه چه‌دغه نومونه چه بیان شول تول موزون اومناسب نومونه دی‌اوپه هرلحاظ سره غوره او بهتر دی. دادی اوس په‌دی‌وروسته فهرست کښی د ښاغلو لوستونکو د آسانتیا د پاره دغه داشعار وپښتو نومونه بیالیکو :

پښتو	عربی اوفارسی	پښتو	عربی اوفارسی	پښتو	عربی اوفارسی
۱ـ بولله ـ	قصیده	۷ ـ لوبه ـ	ملی غزل	۱۳ـ اتـه ئیز ـ	مثمن
۲ـ څلوریځ ـ	مربع	۸ ـ پتی ـ	کتابی غزل	۱٤ ـ لـسیز ـ	معشر
۳ ـ دوه یځ ـ	مثنوی	۹ـ څلوریزه ـ	رباعی	۱۵ـ ویاړنه ـ	فخریه‌وحماسه
٤ ـ بدله ـ	چاربیته	۱۰ ـ توته ـ	قطعه	۱٦ـ ویـرنه ـ	مرثیه
۵ ـ سندره ـ	.....	۱۱ ـ پنځه یز ـ	مخمس	۱۷ ـ ستـاینه ـ	مدحیه
٦ـ پاړکی ـ	ابیات اشعار	۱۲ ـ شپږیز ـ	مسدس	۱۸ ـ غندنه ـ	هجـویه

بناغلی میوندی

نمونهء از مجاهدات افغانها

در راه حفظ آزادی وشئون ملی ۱۸۳۸_۱۸۴۲ میلادی

ملت افغان در دوره ممتد تاریخی خود چندین بار با مهاجمین بزرگ و جانگشایان متکبر و مغرور دست و پنجه نرم کرده ، در هر نوبت استعداد فطری وشجاعت ذاتی خود را باثبات رسانیده و دست اجانب را از خاك خود کوتاه ساخته است ـ اسکندر مقدونی که در گرفتن فارس که دامنه فتوحاتش در غرب تابحیره مدترانه واجین و در شرق تارود آمون میرسید بامشکلات زیاد روبرو نشد ، جنگ های ایسوس وآربیلا آن امپراطوری بلند آوازه را از پادرآورده سرنگون ساخت اماچون آن جانگشای متکبر باعسکر ورزیده اش که جهانیان مغلوب نشدنی تصور می کردند در خاك افغانستان وارد شد خودرا بایک جهان مشکلات و مخالفت های دچار دید که در تمام حیات نظامیش بدان روبرو نگردیده بود وبااینکه افغانستان دران وقت از اتحاد ملی بی بهره وبین حکمرانان مختلف تقسیم وتجزیه گردید بوده که به تنهائی هریکی از ایشان از خاك خود دفاع می کرد ولی درمقابل اسکندر مدت پنج سال کامل با کمال شجاعت ومردانگی پافشاری نشان دادند اسکندر بر اثر این زدوخوردهای پیهم وپیش آمد های ناگوار که حیات اووهمراهانش رابه شدت تهدید می کرد باندازهء بی حوصله وعصبانی میشد که چون هریکی از این قبائل دست می یافت از قتل عام شان خودداری نمی نمود ، همچنین چون نوبت به عربها رسید آنها نیز به آسانی توانستند که کاخ باعظمت دولت ساسانی را

سر نگون سازند، جنگ های قادسیه ، جلوله و نهاوند خاك فارس را دردست عربها گذاشت ولی وقتی که فاتحین سرشار عرب به تعقیب یزد گرد سوم که در افغانستان پناهنده شده بود در این خاك درآمد، خود را بامشکلاتی مواجه یافتندو تلفاتی دادند که در هیچ نقطه دنیابدان بر نخورده بودند عربها لااقل شش نوبت برای تسخیر کابل وزابل تصمیم گرفتندولی در هر نوبت باخسارات هنگفت مالی وجانی دوچار گردیدند وحتی بعضی اوقات مجبور می شدند که به تادیه غرامات وخون بها وخراج گریبان خود را از هلاکت وتباهی نجات دهند .

چون نوبت به چنگیزخان رسید وآن جهانگشای بزرگ درا بتدای قرن سیزدهم میلادی با قبائل خون خوارووحشی مغول خود برق آسا برممالک عمدهء آسیای مرکزی تاخت ، به آسانی توانست که بربخارا ، سمرقند خوارزم ونیشاپور دست یابد ولی چون متوجه خاك افغانی شد خود را بایک دشمن بسی قوی ولجوج مقابل دید که درهرنقطهء کشورش باوی دست بگریبان بوده وچندین نوبت سپاه خون خواراورا با خسارات هنگفت وشکست های فاحش مواجه ساخت ، عصبانیت وی رابراثر این مخالفت وقیام ملی میتوان از این قیاس کرد که به قتل عام اهالی هرات امرداد وقلعه تالقان(درمیمنه است) راکه قریب دهماه بمقابلش پافشاری نموده بود کاملاً ازبین برد ، سپس بعدازیک مقاومت شدیدوجنگ خونین که دران نواده اش نیزکشته شد و قتیکه برشهر تاریخی با میان دست یافت باندازه بی حوصله گردید که امرداد که ذی روحی را دران جازنده نگذارند .

ولی باتمام این سفاکی ها وخون ریزی ها چنگیزیان نتوانستند که روحیه این ملت سلحشوروآزاد منش را درهم شکستند ویا آنهارا ازقوه نظامی خود بترسانندوازقیام مخالف بازدارند، چنانچه دسته ازسپاه چنگیزیان درتخارستان با یک چنان شکست مواجه گردید که سررا از پانشاخته باکمال بی نظمی

وپریشانی عقب نشستند وازترس اینکه مبادا مورد تعقیب دشمنان شان واقع شوند پل های سرراه را کاملاً ازبین بردند ، اثرات این شکست فاحش درتمام قلمرو چنگیزیان بوقوع پیوست ودرهرجا مردم به ضدقشون ساخلویش قیام کردندقوتوقونیان یکی ازصاحب منصبان ارشد چنگیز که بعزم گرفتن کابل وغزنی حرکت نموده بود درپروان دره (جبل السراج حالیه) بایک سپاه ملیون به قیادت جلال الدین منکبرلی برخوردو بعدازیک محاربه شدید ودادن تلفات سنگین به شکست قطعی مواجه گردید وباکمال بی سروسامانی ازمیدان گریخت .

درعصر حاضر چون انگلیس ها برنیم قاره هند دست یافته وسپس متوجه افغانستان شدند باز احساسات ملی این قوم به جنبش وهیجان آمد ، انگلیس ها در اجرای نقشه شوم خود که به اسم فورورد پالیسی (سیاست پیشروی) یادشده چندنوبت این خاك را مورد هجوم بیرحمانه خود قرار دادند ولی درهرنوبت تیر امید شان بسنگ خورده باچنان مشکلات روبرو شدند که درتاریخ جهانگشائی خود بدان مواجه نگردیده بودند ، تعرض اول این دولت برخاك افغانستان در ۱۸۳۸ صورت گرفت که تا ۱۸۴۲ دوام داشت قبل براینکه به اصل موضوع بپردازیم مناسب است که شمهء ازاوضاع سیاسی این کشور را مقارن هجوم دشمن نیز بدانیم تا بصورت بهتر بتوانیم قضیه را مورد مطاله قرار دهیم .

دراین وقت (۱۸۳۸) اوضاع سیاسی افغانستان بسی وخیم بود زد وخوردهای برادران سدوزائی وسپس کشمکش سدوزائی هابا برادران بارکزئی وبالاخره نفاق خود برادران بارکزئی افغانستان را بیک بحران بی سابقه وبرادرکشی مبتلاساخته وپارچه پارچه نموده بود ، منابع اقتصادی کشور به اثر این زود و خوردها که قریب ربع یک قرن بطول انجامید کاملا به باد فنا رفت وضمناً دشمنان افغانستان راموقع بهم رسانید که چشم حرص وآزرا برخاك آن دوخته

ودست تعرض را بر متصرفاتش دراز کنند، درین گیرو دار افغانستان نه تنها مستملکات خود از قبیل پنجاب، سند، ملتان، کشمیر وبلوچستان را از دست داد بلکه یک قسمت بزرگ خاك اصلی خودش که عبارت ازحوزه راست رود سنده است نیز باخت ودر قسمتهای مابقی اوضاع بسی پریشان بود، مقارن هجوم انگلیس یعنی درسال ۱۸۳۸ در افغانستان حالیه سه دولت کوچك و مستقل وجود داشت یکی از ان متعلق به امیر دوست محمد خان بود که ولایات غزنی، کابل وجلال آباد را دربر میگرفت، هرات در تصرف شهزاده کامران ووزیرش یار محمدخان بود، برادران پنجگانه بارکزئی درقندهار حکومت داشتند، سرحدات شرقی افغانستان مشتمل بر شهر های پشاور، کوهات بنو ودیره جات درتصرف سک ها درآمده بود و درنقاط شمالی حکمرانان محلی مستقلانه یا تحت حمایه شاه بخارا بسر می بردند. درچنین وقت پرآشوب وپریشانی بود که دولت مقتدری چون انگلیس باسپاه منظم ومنابع سرشار و سلاح جدید ومجهز براین خاك تعرض کرد:

علل جنگ: درشروع قرن نوزدهم دولت فارس مورد حملات پیهم روسیه واقع شده ویک قسمت بزرگ اراضی خود را درشمال غرب کشورش ازدست داد وبه عقد دومعاهده منحوس (گلستان وترکمانچی) مجبور گردید دولت روسیه برای اینکه دولت فارس راکاملا ازخود متنفر نسازد تا آله دست این وآن نشود، چنانچه قبلا گاهی از انگلیسها بر ضد روسیه استمداد مینمود وگاهی دست بدامان ناپلیون میزد که آنرا از تعرض روسیه مصون بدارد، حاضرشد که قدری برجراحت آن مرهمی گذارد بدین مرام دولت فارس را تشویق کرد که خسارات قفقاز خودرا درخاك افغانستان جبران نماید یعنی خوابهای دورهء صفوی را بیادش داد وضمناً حاضر گردید که بوی کمک هم کند دولت فارس که قبلا هم چندین نوبت بچنان لقمه های چرب فریب خورده آلهء دست بیگانگان شده وبر هرات تعرض نموده بود اکنون بار دیگر حاضر شدکه بسوی هرات لشکر کشد.

این واقعه دولت انگلیس را در هراس انداخت، پیش آمدن فارس‌ها بایما و کمک دولت روس بسوی هرات که انگلیس ها آنرا بعنوان کلید هند تعبیر میکردند عواقب بس وخیم را برای متصرفات هند برطانوی پیشبینی کردند «میک نیل» سفیر انگلیس مقیم تهران میجر تودرانزدلارد آکاینند نائب الحکومه هند برطانوی فرستاده و توجه وی را بسوی مسئلهء فوق معطوف داشته ضمناً خواهش کرد که بر ضد دولت فارس داخل اقدامات جدی بشود و نگذارد که هرات بدست آنها بیفتد دولت هند برطانوی حاضر شد که بحریه مقتدر خود را به آبنای خلیج فارس سوق داده وسواحل جنوب آنکشور را تحت بمباری گیرد میک نیل بدینهم قناعت نکرده در ماه اپریل ۱۸۳۸ بغرض ملاقات شاه (محمدشاه قاجار) که شخصاً از محاصره هرات مراقبت مینمود بدان سو شتافت تا اورا از نظریهء دولت خود آگاه سازد، ولی شاه پیشنهاد اورا نپذیرفت زیرا نماینده روسیه کونت سیمونیچ مانع آمد و پول ها را بی دریغ در سپاه فارس توزیع می کرد و هم صاحب منصبان روسیه را که در محاصره هرات شرکت داشتند بر ضد انگلیس تحریک می نمود تا از پیشنهاد آن دولت سرپیچند محمدشاه بدین هم قناعت نکرد و با نماینده انگلیس رفتار مناسب ننمود و کرنیل ستورت عضو سفارت مورد استهزا و دشنام فارس‌ها واقع شد قضیه از ین جا بیشتر وخامت بخود گرفت و میک نیل بغضب آمده از اردوگاه شاه برآمد و اعلان نمود که دولت انگلیس هرگز حاضر نخواهد شد که هرات بدست فارس ها درآید وتعرض فارس را بر هرات منافی مفاد خود دانسته و یک اقدام مخالفانه تصور می کند در این ضمن بحریه انگلیس در خلیج فارس به فعالیت آغاز و بر فتح جزیره خرك فایق آمد و هم برخی از نقاط ساحلی آنکشور را تحت بمباران گرفت و عساکر خود را پیاده نمود در ان وقت وضع فارس ها در هرات هم خوب نبود با اینکه در حدود سی هزار سرباز مشغول محاصره بودند و چندین نوبت به حملات بزرگ هم پرداختند ولی در هر نوبت با شکست فاحش مواجه

گردیدندفارس هابراثراین دوپیش آمد نا گوار حاضر گردیدندکه مطالبات انگلیس را پذیرفته واز محاصره هرات دست کشند (۹ ستمبر ۱۸۳۸)

اردوکشی برافغانستان : بالاگفتیم که انگلیس هاحمله دولت فارس رابر هرات باشاره روسیه منافی منافع خود درهند برطانوی دانسته وباقدامات جدی متشبث گردیدند وهم خواستند که با والیان وحکمرانان ممالک که بین هند برطانوی وهرات برسر اقتدار بودند داخل مفاهمه گردند وآنها را در یک بلاك شامل سازند ـ اما قبل براینکه سپاه انگلیس متوجه افغانستان شود مسأله هرات طبق خواهش انگلیس فیصله گردید واین الزام انگلیس که امیر دوست محمد خان بافارس وروسیه ساخته وبرضد دولت انگلیس داخل مفاهمه شده است بکلی بی اساس وعاری از حقیقت است اول اینکه مسأله هرات یکطرفه شده بود دوم اینکه امیر موصوف باروسیه وایران داخل کدام مفاهمه ویا معاهدهء که مفاد ومنافع انگلیس را تهدید کندنشده بود ، پس مسأله محاصره هرات وآمدن نماینده روسیه بدربار امیر دوست محمدخان محض بهانه ای بود که بدان وسیله می خواستند بر افغانستان تعرض نموده وخوابهای امپریالستی خود را عملی سازند .تمام مولفین ومورخین چه انگلیس وچه غیر انگلیس شاهد اند که امیر دوست محمدخان از صمیم دل می خواست روابط دوستانه خودرا باانگلیس استوار سازد ودوستی دولت مذکور را نسبت به دوستی روسیه برای افغانستان مفیدمید انست بدین نیت چون از ورود لارد آك لیند وامرای جدید هنداطلاع یافت مکتوب تبریکه بدونوشته وضمناً به مسأله پشاور وسرحدات افغانی که سکها بتازگی اشغال کرده بودند اشاره کرد وکمک آندولت را در ان باره خواهش نمود ، اما وایسرای موصوف درمکتوب خود بتاریخ ۲۳ آگست ۱۸۳۶ به امیر جواب سردی فرستاده اظهار داشت : برطانیه آرزومند است که هردو دولت (سکك وافغان) مسائل متنازعه فیه خود را از طریق مسالمت ودر فضای دوستی حل وفصل کند چه سیاست حکومت مذبور ویرا اجازه نمی دهد که درامور داخلی

یک کشور مستقل دیگر مداخلت نماید اگر امیر برای حل این قضیه چاره‌ء در نظر دارد بدولت هند برطانوی ابلاغ کند تا مورد غور و دقت قرار گیرد ، ضمناً وایسرا در مکتوب خود بفرستادن یک هیأت برطانوی بعنوان هیأت تجارتی بدربار کابل اشاره نموده بود .

امیر که از صمیم دل خواهان روابط دوستانه با دولت انگلیس بود حاضر گردید که نمایندگان انگلیس را بدربار خود بپذیرد و عقیده داشت که بدین وسیله خواهد توانست که دولت مذکور را از حسن نیت و مطالبات جایز خود آگاه سازد هیأت مذکور در بهار سال ۱۸۳۷ بسرکردگی برنس بسوی کابل حرکت نمود امیر از گرفتن این خبر مسرور گردید و مامورین دولتی را امر داد که هیأت مذکور را در عرض راه پذیرائی گرمی نمایند ، چنانچه حین ورود هیأت مذکور در سرحد افغانی (درهء خیبر) توپهای پذیرائی شلیک شد و سپس نمایندگان انگلیس را با احترام لازم بسوی کابل آوردند - در بت خاك وزیر اکبر خان از آنها پذیرائی پرجوشی نمود و بسواری فیل آنها را با خود بکابل آورد جائیکه در جوار قصر شاهی یک منزل عالی برای اقامت آنها تعیین گردیده بود.

امیر ضمن ملاقات برنس را قانع ساخت و مشارالیه در مکاتیب خود که به نائب الحکومه هند برطانوی نوشته از مطالبات جائز امیر حمایه کرده و صریحاً اعتراف نموده است که امیر دولت انگلیس را دوست خود میداند و حاضر است که مناسبات سیاسی و تجارتی خود را با آن دولت پیش از پیش استوار سازد بشرطیکه دولت مذکور هم در مطالبات جائزش باوی کمک نماید و آن عبارت از میانجیگری انگلیس درباره سرحدات افغانی است که بتازگی بدست سک ها افتاده است امیر در الفاظ صریح اظهار داشت که وی حاضر است از مفاد و حقوق افغانستان در ملتان ، پنجاب و کشمیر چشم پوشد ولی هرگز نمی تواند که خاك اصلی خود را در دست دیگران بیند- اما وایسرای هند نه تنها این خواهش مشروع امیر را نپذیرفت بلکه ویرا

متهم ساخت که وی متمائل بروسیه و مخالف انگلیس است وبا نماینده روسیه (ویکوویچ) که در آن وقت در کابل بوده روابط خود را استوار ساخته است دراین جابی مورد نخواهد بود که گفته شود که امیر قبل براینکه نماینده روسی را بدربار خود بپذیرد با برنس دران باره داخل مذاکره گردید واز قبول یا عدم قبول وی ازومشوره خواست وبالاخره اورا بموافقه نماینده انگلیس بدربار خود راه داد وهم ضمناً برنس را از کوائف صحبت های خود که بانماینده روسی بعمل می‌آورد پیهم آگاه میساخت تا سوء تفهم تولید نگردد .

ولی لارد آکلیند که پی بهانه جنگ بود ومی‌خواست بدین وسیله شخصی را برتخت کابل نشاند که تماماً آلهء دست‌شان باشد بدین غرض اعلامیه منتشر نموده وامیر موصوف را دشمن انگلیس قلمداد کرد واراده نمود که حکومت‌سدوزئی‌را مجدداً درافغانستان روی کار آورد .

بدین نیت باشجاع الملک که در آن وقت درزیر حمایه انگلیس درشهر لودیانه بسر میبرد داخل‌مذاکره ومفاهمه گردید تا اورا با پنجه زوربرتخت افغانستان نشانند برای اجرای این منظوربا دولت سک ها هم‌داخل‌مفاهمه گشته ودرنتیجه معاهده سه گانه لاهوربین انگلیس ، رنجیت سنگ وشجاع الملک بامضاء رسید (۱۸۳۸) وشجاع الملک برای اینکه امداد بیگانگان را بدست آورد حاضر شد که ازحقوق مشروع افغانستان درنقاط مختلف کشورچشم پوشد .

دو فرقه عسکر انگلیس بغرض تعرض برافغانستان در اواخرماه نومبردر مقام فیروزپور گرد آمد وهم‌شجاع الملک را به پول کافی کمک نمودند تایک دسته‌عسکر دیگررا برای‌خود مرتب کند که تعداد آن را تاشش هزار تخمین کرده اند ، چون سک ها حاضر نشدند که این عسکر را اجازه دهند که ازخاک شان عبورنماید لذا اردوی‌مذکور بعنوان اردوی‌سندمجبورگردید

که موازی رود ستلج سوی شکارپور و رود سند آید بتاریخ ده دسمبر ۱۸۳۸ انگلیس ها از شهر فیروزپور برآمده براه افتادند فاصله بین فیروزپور وشکارپور ۴۵۰ میل بود و از انجا قندهار قریب چهارصد میل فاصله داشت و اردوی مذکور مجبور بود که تمام این مسافه را بوسیله قاطر ، یابو ، شتر واسپ وگاو بپیماید تعداد این حیوانات بار بردار در حدود سی هزار بود درعرض راه براثر مخالفت قبائل وقلت آب وآذوقه اردوی سند با مشکلات زیادی برخورد ویک تعداد کثیر سربازان، عمله ، وحیوانات تلف گردید.

انگلیس ها درگرفتن قندهار بامشکلات زیاد برنخوردند برادران بارکزئی که در خود تاب مقاومت این سپاه بزرگ (درحدودسی وشش هزار) ندیدند بسوی گرشک ونادعلی عقب نشستند ، شجاع الملک بمعیت انگلیس بتاریخ ۲۵ اپریل ۱۹۳۹ وارد قند هار گردیدند شاه‌شجاع حین ورود راساً بسوی آرامگاه احمد شاه کبیر شتافته شکرانه خداوند را بجا آورد ، سپس دربار باشکوهی را برپاداشت ومردم را دعوت نموده که بحضورش رسیده مراسم بیعت را بجا آورند ولی بیش از صد نفرکسی بدیدنش نیامد وهر کس او را آله دست فرنگی دانسته ویرا بنظر حقارت میدید واو را بعناوین مختلفه یاد کرده از ودوری می‌جستند .

انگلیس هاابتداءً می خواستند بسوی هرات روند ولی اکنون بفرستادن میجر تود بدان سو اکتفا ورزیدند وبتاریخ ۲۷ جون راه کابل راپیش گرفتند وبه۲۱ چولائی به‌غزنی رسیدند آنرا محاصره کردند درغزنی شهزاده غلام‌حیدرخان پسرارشد امیردوست محمد خان بغرض دفاع حاضر بود و سردار افضل‌خان پسردومش بادسته سواره درخارج شهراخذ موقع نموده بود اما متأسفانه که هردوبرادربا هم اتحاد فکر نداشتند، غلام حیدرخان بزعم اینکه به‌تنهائی میتواند ازسیلاب دشمن جلوگیری نماید وتمام‌افتخارات آن نصیبش گردد حاضر نشد که افضل خان را بداخل قلعه غزنی راه دهد ویا ازوکمک گیرد .

انگلیس ها دربدو امر خودرا درمحاصره غزنی با مشکلات زیادی روبرو دیدند وقریب بود که کاملاً از کامیابی خود نومید گردند ولی در این اثنا عبد الرشید نام شخص خائن نقشه داخل قلعه را مرتب نموده ونقاط ضعیف وبی دفاع آن را بوضاحت روی آن نشان داد وبوسیله یک ملنگ سبزپوش به اردوی دشمن فرستاد، انگلیس ها از این شانس طلائی استفاده کرده ودرزیر دروازه کابل نقب ها گذاشته آنرا در هوا پراندند وبداخل قلعه راه یافتند وغلام حیدرخان بعد از یک محاربه مختصر با همراهانش اسیر گردید. انگلیس ها وشجاع الملک در غزنی ظلم های زیادی کردند ویک عده کثیر وطن پرستان را از بین بردند دریکی از مجالس یک فردوطن دوست وباغیرت برشجاع الملک حمله برد واو را بنام خادم کفار یاد کرده می خواست کارش را سازد ولی بمرام خود نرسید.

انگلیس ها بعد از فتح غزنی راه کابل را پیش گرفتند امیر دوست محمدخان در مقام ارغنده اخذ موقع نموده بود ولی سقوط غزنی موقعیت ویرا درخطر انداخت وضمناً شورش های کوهستان وکابل ویرا از کامیابی بیش نومید ساخت وحتی در اردوی خودش نیز آثار مخالفت دیده شد لذا خودرا مجبور دید که از مقاومت دست کشیده وازراه سرچشمه بسوی بامیان رود (۲ آگست) کپطان آوت ریم انگلیس بایک دسته سواره اورا تعقیب نمود ولی امیر دوست محمد خان جان بسلامت برد واز چنگ دشمن نجات یافت ودشمن از کامیابی خود نومید گردیده ازراه بامیان برگشت.

بتاریخ ۷ ماه آگست ۱۸۳۳ شجاع الملک وانگلیس ها فاتحانه وارد کابل شدند شجاع الملک بعد از دربدری ۳۰ سال کامل بار دیگر بر تخت کابل جلوس نمود وامید کاملی داشت که ملت افغان اورا وارث حقیقی تاج وتخت افغانستان دانسته با آغوش باز پذیرائی خواهند کرد امابزودی باشتباه بزرگ

خودپی برد زیرا خلاف توقع هرکس ازو دوری می جست و اورا بنظر نفرت میدید ازجبین هر فرد افغان آثار غم واندوه نمایان بود و اورا آلهٔ دست دشمن دانسته به عناوین مختلفه چون لات کلان، خاکپای کمپنی و نورچشم لات برنس یادمی کردند.

امیر دوست محمد خان چون اوضاع خود را منقلب دید وخواست بسوی بامیان فرارکند وزیرا کبرخان راکه بغرض جلوگیری سک ها بسوی خیبر رفته بود امرداد که به‌عجله برگشته وباوی درنقاط شمالی کشور ملحق گردد ازین سبب سپاه سک‌ها بمعیت کرنیل ویدنماینده‌سیاسی انگلیس وشهزاده تیموربن شجاع الملک مرقع یافتند که از راه خیبر بسوی کابل آیند بتاریخ ۳ستمبر به‌منزل مقصود رسیده وباشاه شجاع پیوستند امیر دوست محمد خان دربامیان تا دیری توقف نه نمود با اکبرخان وافضل‌خان ودیگر اعضای فامیلش راه تاشقرغان راپیش گرفت واز انجا بسوی نصرالله خان شاه بخارا شتافت وتوقع داشت که شاه مذکور درگرفتن تاج و تختش باوی مساعدت خواهد کرد اما خلاف توقع شاه‌بخارا امیررا با اعضای فامیلش تحت مراقبت شدید خود درآورد وبرحرکات وی قیود سخت نافذ نمود.

* * *

این نیز بگذرد

دیدم نوشته اند بدیوار خانقاه — باخط دلپذیر که «این نیز بگذرد»
گفتم هزار حیف که باصد هزار درد — این چند روز عمر بنا چیز بگذرد
دی آمد وگذشت بهار آید ورود — صدها بهار دیگر وپائیز بگذرد
هم روز روح بخش وفرحزای ماگذشت — هم این شب سیاه وغم انگیز بگذرد
ای پیر سالخورده مبر رشک بر جوان — کاین چندروزه نوبت اونیز بگذرد
ما را اگر سلامتی نفس آرزوست — باید تمام عمر به پرهیز بگذرد

خواننده گوروان «نگارنده» شادباد
چون این جهان مسخره آمیز بگذرد

یوه نوی مقرری

ښاغلی رښتین چه پخواهم دادبیاتو په پوهنځی کښی دپښتو د ادبیاتو دتاریخ درس ورکاووا ورسمی وظیفه ئی دپښتو تولنی ریاست وو- پدی اواخرو کښی د پښتو دمعلم په حیث پدی پوهنځی کښی مقرر اوپه کارئی پیل کړی دی. برسیره پردی وظیفی دپوهنی دوزارت دپښتومشاورهم دی. دنشراتومدیریت دی ښاغلی ته هرکلی وائی اودده مرسته په نشراتو امورو کښی غواړی :

بداشتن این کتب که از نشریات فاکولته ادبیات است کتابخانه خود را زینت بخشید :

۱ـ علم تربیه ترجمه استاد هاشم شایق فی جلد	۱۵	افغانی
۲ـ علم بدیع اثر استاد ملک الشعراء بیتاب «	٤	«
۳ـ علم عروض وقافیه « « « «	٤	«
٤ـ دستور زبان فارسی « « « «	۱۵	«
٥ـ گفتار روان در علم بیان « « « «	۳	«

کلکسیون سال گذشته و شماره های قبلی مجله ادب را نیز بعین قیمت آنها بدست آورده می توانید .

فراموش نفرمائید که قیمت اشتراك مجله ادب جهت خدمت بدوستداران علم خیلی نازل تعیین گردیده است.

شرح اشتراك

کابل	سالانه	۱۰ افغانی
برای محصلین	«	۸ «
ولایات	«	۱۲ «
خارج	«	یک ونیم دالر
این شماره		۳ افغانی

مطبعه دفاع وزارت حربیه